

سربرستی: حسان انوشه، فرهنگنامه ادبی فارسی: دانشگاه ادب فارسی، اصطلاحات، موضوعات و مضامین ادب فارسی، مجله ۲۰۰ ۱۳۸۱، تهران. ISAM 137597.

اطناب

اصل

اطراء ← اطّراد

اطّراد (et.te.rād)، در لغت به معنی در پی یکدیگر شدن و در اصطلاح بدیع، آن است که نامها و لقب‌های کسی را به ترتیب ذکر کنند: «بر هر کسی لطف کند و لطف بیشتر - با احمد بن قوص بن احمد کند همی». (متوجهی) □ «نژاد من از پشت گشتابست - که گشتابست از پشت له راسب است / که له راسب بد تخته کی پشین - که کردی پشین بر پدر آفرین / پشین بسود از تخته کیقباد - خردمند شاهی شدش پر زداد». (فردوسی) □ «به فرخی و پیروزی و نیک‌اختنی امیرالسید‌الملک العادل ابی‌الحرث محمد بن احمد مولی امیرالمؤمنین اطال الله بقاء و سعادت روزگار وی آغاز کردیم این کتاب را اندر صفت زمین». (حدود‌العالم) برخی اطّراد را اطراء هم گفته‌اند.

منابع: بداعی‌الافکار، ۱۳۶؛ زیب سخن، ۱-۳۵۹؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، شریعت، ۱۴؛ فرهنگ بلاغی‌ادبی، ۱۴۸/۱؛ معانی و بیان، آهنی، ۲۲۴؛ معیار‌البلاغة، ۶۹-۷۰؛ نگاهی تازه به بدیع، ۱۱۹-۱۲۰.

عباسپور

اطناب (et.nāb)، در لغت به معنی دور و دراز رفتن نهر و سخت وزیدن باد در غبار و در اصطلاح معانی، به معنی به دست دادن منظور و معنا با کلمات و عباراتی بیش از انداده لازم، و به بیان دیگر، افزون بودن لفظ بر معنی است. مهم‌ترین فایده اطناب آن است که در نتیجه روش ساختن کامل مطلب و توضیح گفتار، مطلب کاملاً در ذهن خواننده یا شنونده جای می‌گیرد. اطناب با توجه به کاربرد آن در جمله بر دو نوع است: ۱- اطناب در جمله که خود بر دو نوع است: آ- اطناب حقیقی؛ آن است که کلمات اضافی و زاید در معنی حقیقی خود به کار برده شده باشند: «به چشم خویش دیدم در گذرگاه - که زد بر جان موری مرغکی راه» که به چشم خویش، اطناب است و در معنی حقیقی خود به کار رفته و برای تأکید بر دقّت و درستی حرف‌گوینده است که چنین اتفاقی را از کسی نشنیده، بلکه خود آن را دیده است. ب- اطناب مجازی؛ آن است که کلمات اضافی و زاید در غیر معنی حقیقی اش به کار رفته باشد: «در ره نفس کزو سینه ما بتکده شد - تیر آهی بگشايم و غزايی بکنيم» که «سينه ما بتکده شد»، لفظی مجازی به معنی چیره شدن هوای نفس است. ۲- اطناب در چند

World Literary Terms ,Shipley, 24; The Concise Oxford Dictionary of Literary Terms, Baldick, 19.

قاسم‌نژاد

اصل (as.lam)، در لغت به معنی گوش‌بریده، و در اصطلاح عروض، رکنی است که تحت زحاف* صلم* قرار گرفته باشد. بدین صورت که «اتن» از فاعلاتن حذف می‌شود و به جای فاعل باقی مانده فعل می‌گذارند؛ و نیز «لات» از مفعولات حذف می‌شود و به جای «مفuu» باقی مانده فعل می‌گذارند.

منابع: حدائق‌البلاغة، ۹۷؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۱۴۴/۱؛ ۷۳۸/۲؛ فرهنگ عروضی، ۱۶؛ المعجم، ۵۳؛ واژه‌نامه هر شاعری، ۱۷۷؛ وزن شعر فارسی، ۲۵۸.

صفروی

اصل، بحث → مستحدث

اصول ← افاعیل عروضی

اضراب (ez.rāb)، در لغت به معنی روی تافتن و در اصطلاح بدیع آن است که گوینده با آوردن جمله‌ای یا کلمه‌ای، جمله قبلی خود را باطل کند: «مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود - نبود دندان، لا بل چراغ تابان بود». (روکدکی) □ «یکی دختری داشت خاقان چو ماه - کجا ماه دارد دو زلف سیاه؟!» (فردوسی).

منابع: اصول علم بلاغت، ۱۳۹-۱۴۰؛ روش گفتار، ۳۶۹؛ زیب سخن، ۳۴۹/۱؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد، ۲۹؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۱۴۷/۱؛ لغت‌نامه، زیر «اضراب».

عباسپور

اضمار (ez.mār)، در لغت به معنی لاغر کردن چهارپا و در اصطلاح عروض نام یکی از زحاف*‌های عروضی است. رکنی را که چنین زحافی در آن صورت گرفته باشد، مضمر* می‌نامند و آن بدین صورت است که «ت» در متفاعلن ساکن گردد و به متفاعلن تبدیل شود و به جای آن مستفعلن می‌گذارند.

منابع: دره نجفی، ۱۹؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۱۴۸/۱؛ عروضی، ۱۶؛ لغت‌نامه، زیر «اضمار» و «مضمر»؛ المعجم، ۸۴؛ نقد الشعر، ۲۲۰؛ وزن شعر فارسی، ۲۶۰.

صفروی

سربرستی: حسان انوشه، **فرهنگنامه ادبی فارسی: دانشنامه ادب فارسی، اصطلاحات، موضوعات و مضامین ادب فارسی، مجله ۲، ۱۳۸۱، ۲۰۰۲۱۱۳۸۱ تهران.** ISAM 137597

ایداع

ایداع ← تضمین

ایمازیسم

اصطلاحات ادبی، شریعت، ۲۸۲۷؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۲۱۱/۱
فنون بلاغت و صناعات ادبی، ۳۳۵؛ معانی و بیان، آهنه، ۱۱۴؛
المعجم، ۳۵۶؛ نگاهی قاره به بدیع، ۹۸.
صدرنیا

ایقاع (i.e.), در لغت به معنی هماهنگی آوازها است و در اصطلاح ادبی ترتیب متوالی هجاهای بلند و کوتاه است. ایقاع ابزاری نظم آفرین و حاصل تکرار در ترتیب الگوی وزن است. کاربرد دقیق و آگاهانه ایقاع می‌تواند در بیان مقصود و ایجاد فضای مناسب‌تر برای فهم کلام، مؤثر افتد. برای نمونه در این شعر، شاعر با به کار بردن وزنی پر تحرک، جنبش بهار و صدای دف و طبل را این‌گونه القا می‌کند: «به دلم از جنبش فروردهن هوس آن طرفه‌نگار آمد - بزن ای مطری، بزن ای مطری، که زمستان رفت و بهار آمد». (مهدی حمیدی) شاعری دیگر با به کار بردن این بحر محزون و آرام، فضای غم‌انگیزی برای شعر خود پدید می‌آورد: «شب آمد و دل تنگم هوای خانه گرفت - دوباره گریه بی طاقت بهانه گرفت». (هوشنگ ابتهاج) البته، تنها به کار بردن وزنی خاص، سبب ایجاد فضای عاطفی مناسب با شعر نمی‌شود. برای نمونه، در شاهنامه با وجود داشتن وزنی واحد، برای لحظه‌های توصیف پیکار پهلوانان، لحظه‌های سرور و پیروزی و در عین حال، لحظه‌های مرگ غم‌انگیز آنان، به شیوه‌ای استادانه، فضایی مناسب با مضمون شعر ایجاد شده است. همچنین به کار بردن ریتم تند یا کند، در متون منتشر - داستان، نمایشنامه یا مقاله - می‌تواند در ایجاد فضای مناسب برای درک بهتر مفهوم مؤثر باشد.

منابع: شعر و هنر، ۲۸۱؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد، ۳۹؛ نقد ادبی، ۲۹۲/۱؛ واژه‌نامه هنر شاعری، ۲۷؛ وزن شعر فارسی، ۲۳؛ وزن و قافیه شعر فارسی، ۶۱ - ۸۳. ا. سامداد، «جهره‌ای دیگر از فردوسی»، آذینه، شماره ۴۰، دی ۱۳۶۸، ص ۱۰.

عباسپور

ایمازیسم (i.mā.jism) / تصویرگرایی (imagism)، جنبشی در شعر انگلستان و امریکا، در سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۷ میلادی که اساس شعر را تصویر موجز، دقیق و واضح می‌دانست. این جنبش - در کنار جنبش جورجیان‌ها، فوتوریست‌ها و ورتی‌سیست‌ها - از جمله مکتب‌هایی به شمار می‌رود که در اوایل سده ۲۰ میلادی، به واکنش در برابر قراردادهای شعری

ایطا (i.t.a)، در لغت به معنی گام بر جای گام دیگری نهادن و در اصطلاح قافیه، قافیه‌شدن کلمات مركب است و آن در شرایطی است که جزئی از قافیه تکرار شود. ایطا بر دو نوع است: ایطای جلی، آن است که تکرار در کلمه قافیه کاملاً آشکار باشد، مانند قافیه کردن ستمگر و افسونگر در این دو بیت: «به گیتی ز آب و آتش تیزتر نیست - دو جان‌اند و دو سلطان ستمگر / تو را سیمرغ و تیر گز بباید - نه رخش جادو و زال افسونگر». نوعی از ایطای جلی، شایگان* نام دارد و آن، تکرار «آن» جمع در مثلاً مردان و زنان و نظایر آن است. ایطای خفی، آن است که تکرار در کلمه قافیه کاملاً آشکار نیست و کمتر به چشم می‌آید مانند قافیه کردن گریان و خندان در این دو بیت: «یاد داری که وقت زادن تو - همه گریان شوند و تو خندان». روی هم رفته می‌توان گفت که قافیه کردن در ساختهای نامکر، امکان‌پذیر است و تکرار کامل در معنی واحد به ایطا منجر می‌شود. ایطای جلی تکرار کامل یک تکواز قاموسی است و ایطای خفی تکرار کامل یک تکواز دستوری است. ایطا از عیوب قافیه به شمار می‌آید.

منابع: آشایی با عروض و قافیه، ۱۰۸؛ بداعل الافکار، ۱۹۱-۱۹۰؛ دره نجفی، ۱۸۶-۸۵؛ عروض سینی و قافیه جامی، ۷۸؛ عروض فارسی، ۲۹۱-۲۸۸؛ علم قافیه و قالب‌های شعری، ۶۵-۶۳؛ فرهنگ ادبیات فارسی دری، ۷۹؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، شریعت، ۲۷-۲۶؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۲۱۱-۲۱۰؛ لغت‌نامه، زیر «ایطا»؛ مختصری در شناخت عروض و قافیه، ۲۶۶؛ معیار الاعشار، ۱۴۵؛ نقد الشعر، ۹۵-۹۳.

صفوی

ایغال (i.g.), در لغت به معنی تند رفقن و رفقن به نقاط دور دست است و در اصطلاح بدیع، آن است که شاعر در شعر خود، معنی مورد نظر را به طور کامل بگوید و به هنگام انتخاب قافیه، از لفظی استفاده کند که معنی بیت با آن لفظ مؤکدتر شود، در حالی که کلام بدون آن لفظ نیز کامل باشد: «حسرت مادر گیتی همه وقت این بوده است - که بزاید چو تو فرزند مبارک مولود» که در اینجا لفظ «مبارک مولود» ایغال است.

منابع: آیینه بلاغت، ۲۲۱/۲؛ اصول علم بلاغت، ۴۵۴-۴۵۳؛ بداعل الافکار، ۱۱۲-۱۱۳؛ زیب سخن، ۲/۶۷-۶۴؛ فرهنگ

**سرپرستی: حسان انوشه، فرهنگنامه ادبی فارسی: دانشمناهه ادب فارسی، اصطلاحات،
 موضوعات و مضمونین ادب فارسی، مجله ۲، ۱۳۸۱، ۲۰۰۲۱۳۸۱ تهران. ISAM ۱۳۷۵۹۷**

اعتلاف**اعاده**

منابع: جسبیه در ادب فارسی، ۲۱۰؛ شعر و ادب فارسی، ۳۰۰-۳۰۵؛
 فرهنگ بلاغی-ادبی، ۱۵۲/۱.

عباسپور

اعتذاریه → جسبیه

اعتراض (eE.te.râz)، در لغت به معنی سرکشی کردن و نکته‌گیری و در اصطلاح معانی، آوردن جمله‌ای در کلام برای دعا و ستایش و خواهش یا کنایه^{*} است که به آن جمله معتبره می‌گویند. وجود چنین جمله‌ای در تفهم سخن تأثیر اساسی ندارد و می‌توان بدون در نظر گرفتن آن، کلام را شنید یا خواند و فهمید. رایج‌ترین این جملات، «صلی الله علیه و آله و سلم» و «علیه السلام» است که پس از ذکر نام پیامبر اسلام و ائمه و دیگر پیامبران می‌آید. در شعر و نثر نیز به کار بودن چنین فتنی متداول است: «شکرفروش، که عمرش دراز باد، چرا - تقدی نکند طوطی شکرخوار.» (حافظ) اعتراض را با حشو[#] و گاهی با حشو مليح مرادف دانسته‌اند و گاه به آن، اعتراض‌الکلام فی‌الکلام قبل التمام گفته‌اند.

منابع: آین بлагت، ۲۲۵/۲ - ۲۲۶؛ اصول علم بлагت، ۴۵۶ - ۴۵۸؛
 بدایع‌الافکار، ۱۱۶؛ بدایع و بدعت‌ها و عطا و لقای نیما یوشیج، ۱۲۵؛
 ترجمان‌البلاغه، ۸۸ - ۸۹؛ حدایق‌السرور، ۵۲ - ۵۳؛ حقایق‌الحدائق،
 ۷۱؛ دره نجفی، ۱۳۷؛ فرهنگ ادبیات فارسی دری، ۵۹؛ فرهنگ
 اصطلاحات ادبی، داد، ۳۰؛ فرهنگ بلاغی-ادبی، ۱۵۲/۱؛
 لغت‌نامه، زیر «اعتراض»؛ معانی، کرازی، ۲۷۴ - ۲۷۷؛ معانی و بیان،
 آهنی، ۲۲۵؛ معالم‌البلاغه، ۲۱۸؛ المعجم، ۳۷۸ - ۳۷۹؛ معیار‌البلاغه،
 ۳۹.

عباسپور

اعتراض‌الکلام فی‌الکلام قبل التمام → اعتراض

اعتلاف (eE.te.lâq)، در لغت به معنی عاشق شدن و در اصطلاح آن است که حکمی پس از این‌که ثابت شده است، مطلب دیگری را که ارتباطی با حکم اولی دارد ثابت کند: «نام او آسایشی بخشد به گوش استماع - آنچنان کز طلعت او چشم را آسایش است.»
 منابع: فرهنگ بلاغی-ادبی، ۱۵۲/۱ - ۱۵۳؛ لغت‌نامه، زیر «اعتلاف»؛
 مرآة‌الخيال، ۱۱۴.

صدرنیا

خود نه عیب و نه حسن است، بلکه اطناب به مثابة ابزاری است که تویستنده یا شاعر توانا و فصیح می‌تواند بر مبنای آنچه در ذهن دارد و با توجه به موقعیت و با در نظر گرفتن حال شنونده / خواننده، اطناب یا ایجاز^{*} را به اندازه لازم، در اثر خود به کار گیرد. نوع دیگری از اطناب، اطناب مُلّ است که در آن، کلام به اندازه‌ای به درازی کشیده شده باشد که باعث گردد تا خواننده دچار ملال شود؛ در حالی که چنان طول و تفصیلی را نیاز نباشد. اطناب را مرادف اسهاب دانسته‌اند و در برابر ایجاز[#] قرار دارد.

منابع: آین سخن، ۴۴ - ۴۶؛ اصول علم بлагت، ۴۴۷ - ۴۷۵؛ زیب سخن، ۳۵۹ - ۳۵۱؛ سبک‌شناسی، ۶۹ - ۶۷؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، شریعت، ۱۲ - ۱۶؛ فرهنگ بلاغی-ادبی، ۱۴۹/۱؛ فن شر، ۱۴۵ - ۱۴۷؛ فنون بлагت و صناعات ادبی، ۴۰۴؛ معانی، شمسیا، ۱۴۶ - ۱۶۲؛ معانی و بیان، آهنی، ۱۵۶؛ معانی و بیان، تجلیل، ۳۸ - ۳۹؛ واژه‌نامه هنر شاعری، ۱۴.

عباسپور

اعاده (e.a.de)، در لغت به معنی بازگردانیدن و در اصطلاح بدیع آن است که کلمه یا کلماتی در مصراع دوم و در جمله‌ای دیگر، به قصد تأکید، تکرار شود؛ در حالی که از نظر درک مفهوم ظاهرآ نیازی به آن نیست و این کار فقط برای تأکید و توضیح بیشتر انجام گرفته است «چو میرابونصر آنجا برون کشد شمشیر - چو میرابونصر آنجا به بر کند خفتان.» (رودکی) □ «انگار نه انگار که دیروز غمی بود - انگار نه انگار که دیروز خزانی!»

منابع: روشنگفتار، ۲۹۹؛ زیب سخن، ۱/۳۶۲ - ۳۶۱؛ فرهنگ بلاغی-ادبی، ۱۵۱/۱؛ لغت‌نامه، زیر «اعاده».

عباسپور

اعتذار (eE.te.zar)، در لغت به معنی پوزش است و در اصطلاح به شعری گویند که شاعر پس از این که ممدوحش بر او خشم گرفت یا او را عتاب و دریند کرد، می‌سراید و می‌کوشد تا از این راه خود را تبرئه کند یا از ممدوح خود پوزش خواهد. عنصری، فرخی، قطران، انوری، جمال‌الدین عبدالرزا، ابوالعلاء گنجوی، خاقانی و مجیر، اعتذاریاتی دارند. یکی از مشهورترین آن‌ها، قصيدة مسعود سعد با این مطلع^{*} است: «از کرده خویشتن پشیمانم - جز توبه ره دگر نمی‌دانم.» اعتذار را پوزشناهه و اعتذاریه هم نامیده‌اند.

سرپرستی: حسان انوشه، **فرهنگنامه ادبی فارسی: دانشنامه ادب فارسی، اصطلاحات، موضوعات و مضامین ادب فارسی، مج ۲، ۱۳۸۱، ۲۰۰ تهران.** ISAM 137597

تجاهل عارف

تجربه

۵۱

عباسپور

تجدد مطلع (*taj.did-e.mat.laE*)، در اصطلاح بدیع آن است که شاعر در لایه‌ای قصیده^{*}، مطلع^{*} دیگری با همان حرف روی^{*} و وزن^{*} و قافیه^{*} بیاورد و درواقع مطلع دیگری برای همان قصیده ذکر کند. این کار به دلیل ناتمام ماندن مقصود، یا لزوم تغییر مطلع مورد نظر یا شاید به سبب تنگی قافیه یا به علت‌های دیگر صورت می‌گیرد و ای بسا که این کار در یک قصیده چند بار انجام شود، چنان‌که در برخی از قصاید خاقانی حتی تا شش بار تجدید مطلع شده است. این قصيدة خاقانی از مشهورترین تجدید مطلع‌های شعر فارسی است که هر بند آن با این مطلع‌ها آغاز می‌شود: «عشق بی‌پیش‌رد پا بر نمط کبریا - برد به دست نخست هستی ما راز ما / ... / ای صفت زلف تو غارت ایمان ما - عشق جهان‌سوز تو بر دل ما پادشا / ... / نافه آهو شده‌ست ناف زمین از صبا - عقد دوپیکر شده‌ست پیکر باغ از هوا / ... / داد مر روزگار مالش دست جفا - با که توانم نمود نالش از این بی‌وفا / ...»

منابع: روش گفتار، ۱۱؛ زیب سخن، ۲-۱۴۸؛ ۱۵۲-۱۵۴؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، شریعت، ۴۱؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۱-۳۰۰. فنون بلاغت و صناعات ادبی، ۱۱۵-۱۱۶؛ واژه‌نامه هنر شاعری، ۲۰۹. صدرنیا

تجربه (*taj.re.be*)، در لغت به معنی آزمودن و در اصطلاح ادبی به حالات، عواطف، روحیات نویسنده و گوشه‌هایی از زندگی انسان که با گوشه‌هایی از هستی، طبیعت و زمان پیوندی ذهنی و معنوی یافته باشد، گفته می‌شود. تجربه هنری، رویدادی روحی است که بی‌آن‌که پای اراده هستمند در میان باشد بر ضمیر ناخودآگاه او اثر می‌گذارد و هر گاه اثر هستمند تقليدی نباشد، می‌توان خصایص روحی و تجربیات زندگی خصوصی او را از میان ايمازهای آثار او کشف کرد. عنصر تجربه در نویسنده و سرایش، بخصوص آن‌گاه ارزشمند است که در کتاب یا در برابر تجربیات دیگر قرار گیرد و عامل حداثه را بیافریند. عامل تجربه در انواع رمان^{*} راکیستی - رمان معطوف به جامعه و رمان معطوف به شخص - بسیار مؤثر است، زیرا در اولی، داستان براساس تجربه اجتماعی نویسنده و در دومی براساس تجربه خصوصی و درونی او نوشته می‌شود. پس از پیدا شدن مکتب

اضافی برای لفظ «دیدن» است. فرق تمیم با احتراس^{*} آن است که در احتراس، امکان درک معنایی غیر از معنای مورد نظر گوینده وجود دارد؛ درحالی که در تمیم خواننده یا شنونده دقیقاً همان معنایی را که گوینده در نظر دارد درک می‌کند. فرق تمیم با ایضاح^{*} آن است که در ایضاح مطلبی پوشیده گفته می‌شود، اما در تمیم چنین نیست و لفظ صریح‌آدا می‌گردد. فرق تمیم با ایغال^{*} آن است که در ایغال گوینده به علت رعایت قافیه^{*}، ناچار به آوردن عبارتی اضافی می‌شود؛ درحالی که در تمیم فقط برای زیباتر کردن کلام چنین توضیحی می‌آورد. تمیم از انواع اطناب^{*} شمرده می‌شود.

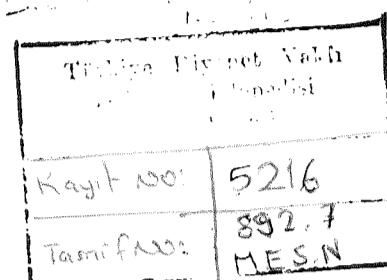
منابع: اصول علم بلاغت، ۴۵۶؛ زیب سخن، ۱۳۸-۱۳۵؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۲۹۸/۱؛ لغت‌نامه، زیر «تمیم»؛ معالم البلاغة، ۲۱۷؛ معانی و بیان، آهنه، ۱۱۷.

عباسپور

تجاهل عارف (*ta.jā.hol-e.ā.ref*)، در لغت به معنی نادان‌نمایی دانا و در اصطلاح بدیع، پرسشی است که گوینده می‌کند، درحالی که خود از پاسخ آن آگاه است و تنها بدین سبب این پرسش را بیان می‌کند که خواننده یا شنونده را دچار شگفتی یا سرزنش یا... کند یا قصد تشبیه یا تأکید بر چیزی داشته باشد: «روزگار آشفته‌تر، یا زلف تو، یا کار من؟ - ذره کمتر، یا دهانت، یا دل غم‌خوار من؟ / شب سیه‌تر، یا شب، یا حال من، یا حال تو؟ - قامت تو راست‌تر، یا سرو، یا گفتار من؟ (اشهه‌ی نیشابوری) □ «اینه در پیش آفتان نهاده‌ست - بر در آن خیمه، یا شاعر جبین است؟» (سعدی) بدین سبب این صنعت را تجاهل عارف می‌نامند که گوینده خود از پاسخ پرسشی که می‌کند، آگاه است. تجاهل عارف را در گذشته، تجاهل‌العارف می‌گفته‌اند.

منابع: اصول علم بلاغت، ۳۵۰؛ بدایع الافکار، ۱۳۱، ۲۸۳؛ ترجمان البلاغة، ۷۸-۷۹؛ حدائق السحر، ۵۹-۵۸؛ دره نجفی، ۱۷۸؛ زیب سخن، ۲-۱۳۹؛ زیورهای سخن، ۳۲۹-۳۳۱؛ سبک خراسانی در شعر فارسی، ۶۲؛ فرهنگ ادبیات فارسی دری، ۱۲۷؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد، ۱۶؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، شریعت، ۳۶-۳۷؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۱-۲۹۹؛ فنون بلاغت و صناعات ادبی، ۲۸۵-۲۸۹؛ مدارج البلاغة، ۹۰؛ معالم البلاغة، ۳۹۲؛ معانی و بیان، آهنه، ۲۲۱؛ مقدمه‌ی بر طنز و شوخ‌طبعی، ۱۰۸؛ نقدالشعر، ۱۳۸؛ نگاهی نازه به بدیع، ۸۱-۸۰؛ واژه‌نامه هنر شاعری،

نظري في البلاغة



بِقَلْمِ

محمد عبد الغني المصي

فتى وجدنا من ذلك باباً يحتمل أن يوشخ بالاشعار الظرفية البليغة، والأخبار انظر في
الصحيفية، تكفلنا ذلك، ورأينا أجمع لما يتسع به القاري ...

... وأنا كانت لله ... إذا كنت قد أمللتكم بالتطويل، وحملتك على أصعب أمر كتب،
ولأوعر الطريق - إذا فهم ذكرنا فيه جملة صاحبة من كلام المتكلمين، ولا أرى أن أزيد في
مسائلكم، وأحملتكم استفراغ طافتكم بأن أبتدئ القول في الإبراء، والنبر، والفن، والأسد،
والذئاب والحمير، والظباء، وأشباه ذلك بما أنا كاتبه لك.
وأكثري بضمائر الأبواب، وقصاراتها، ومحقراتها، ومالحها ثلاثة تخرج من الباب الأول إلا
أنت نسيط للباب الثاني، وكذلك الثالث والرابع إلى آخر ما أنا كاتبة لك إن شاء الله (١)

وعليه يكون الإطناب متسللاً في المواضيع العقلية المجردة المتصلة بالفلسفة وعلم الكلام لأنها
تحتاج إلى شرح وتفصيل دقيق، ولأن من يطالع بها يفترض أنه يطالعها ابتعاد وجه الله والمرنة
واحتجة فلا بد له من الصبر على الإسهاب حتى تتوضح في ذهن العاني المجردة. وخير الناس من
سمح الحكمة فرعاها ثم عمل بها فالحكمة قول وعمل:
... وهو كثير سوجون لكتابه، وبهذا واحدة فيها كفاية ففيما تختلف الألفاظ التي تحمل
كسوة تلك المعنوي:

والإفإنك إذا نظرت إلى جميع شرور الدنيا، وبحدت أنها كلها عارت فجنت حرباً
عواناً (١)، كحرب بكر وتغلب ابنه وائل، وعبس وذبيان ابنه بغيض، والأوس والمخزرج
ابن قيادة، والفجار الأول والثاني، وعامة حروب العرب والعموم ...

ولو افترضنا في هذا الباب على حرف ما فيه لكان بإذن الله كافياً لمن انه لم يكتب
وعقل، ولكن الاحتجاج أو كد والإيصال أبلغ، والحظ في هذا القول كله من عقوله والآخرين
به أفرق منه من قاله ولم يعمل به ولد، لأنه إنما يجيئ ثمرة الصواب، وختلف (٢) برفعه من
صدق قوله بحقيقة؛ فإن الحكمة قول وعمل (٣)

١ - الإسهاب

آ - تعريف الإطناب أو الإسهاب

«قال أبو الحسن المدائني (١)، قيل لإياس: ما فيك عيب إلا كثرة الكلام. قال: فتسمعون
صواباً خطأ؟

قالوا: لا بل صواباً! قال: فالزيادة في الخير خير وليس كما قال؛ للكلام غاية، وإن شاطط
السامعين نهاية وما فضل عن مقدار الاحتمال، ودعا إلى الاستئصال والملال، فذلك
الفاضل هو الهدأ وهو الحظل وهو الإسهاب الذي سمعت الحكماء يعيونه (٢)»

وعليه يكون تعريف عمرو بن بحر للإسهاب على النحو التالي هو ما فضل عن مقدار
الاحتمال، ودعا إلى الاستئصال والملال، فهو الهدأ والحظظل.

ب - مقى يحسن الإسهاب

١ - يحسن في المواضيع الكلامية الخضة والمقاييس المجردة «ولا بأس بذلك ما يعرض، ما لم
يكن من الأبواب الطوال التي ليست فيها إلا المقاييس المجردة».

والكلامية الخضة؛ فإن ذلك مما لا يخفى سمعه ولا تهش النفوس لقراءته، وقد يحتمل
صاحب الصناعة وملتمس الثواب والحسنة (٣) إذا كان حليف فكر، وأليف غيره.

١ - الحيوان للجاحظ ج ٥ ص ١٥٢ - ١٥٤

٢ - الحرب العوان: التي قوتل فيها بمرة بعد مرة. عارت: أفلتت وذهبت على وجهها

٣ - الاختلاف: الاستئفاء . الرفق بالضربيك: الماء القصير الرشأ المهلل المطلب.

٤ - رسائل الجاحظ تحقيق عبد السلام محمد هارون - الجزء الاول «رسالة كشان السر وحفظ اللسان». ص ١٦٩ - ١٧٠

١ - هو أبو الحسن علي بن محمد المدائني كان راوية أخبارها

٢ - البيان والبيان ج ١ ص ١٢٠ - ١٢١

٣ - الحسنة: الأجر والثواب.

صحيح الأعشى

في

صناعة الإشـاـ

ـ ١٧٨٣ - ٣٦٥

كتاب

أحمد بن علي القلقشندي

المتوفى ٨٢١ هجرية - ١٤١٨ ميلادية

شرحه وعلق عليه وقابل نصوصه

محمد حسين شمس الدين

الجزء الثاني

- ضبطَتْ وقوِّبَتْ عَلَى طَيْمَة دَار الْكُتُبِ الْمُصْرِيَّة

وَعَلَى الْمَصَادِرِ الْأَسَاسِيَّةِ لِنَصُوصِ الْكِتَابِ.

- مُذَيَّلةً بِاسْتِدَارَاتٍ وَتَصْوِيَاتٍ وَهَوَامِشٍ تَوضِيحيَّةٍ.

- مُشَفَّدَةً مِنَ الْدَّرَاسَاتِ وَالْأَجَاجَاتِ الَّتِي كُتِّبَتْ حَوْلَ

هـ الْسِّيَّفُ التَّقِيسُ مِنْ مَكَّةَ بَقِيَّةَ الْعَرَبِيَّةِ.

دار الكتب المهمة

بيروت - لبنان

٣٦١

صبح الأعشى

كرر النظفي الموضعين تأكيداً للأمر وإعلاماً أنه كذلك لا محالة . قوله : «**فَقَرُوا**
إِلَى اللَّهِ إِنَّكُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنِّي» ^(١) ولا تجعلوا مع الله إلا آخر إني لكم منه نذير مِنِّي» ^(٢) فكرر «إنك من نذير مِنِّي» من حيث إن الكفر وإن تعددت أقسامه لا يخرج عن تعطيل أو شرك ، ففي قوله : «**فَقَرُوا إِلَى اللَّهِ**» نفي التعطيل بإثبات الإله ، وفي قوله : «**فِي أَيِّ الْأَرْضِ كُنْدَبَانِ**» حيث عدد فيها نعمه ، وأذكر عباده آلاء ، ونبههم على قدرها ، وقدرتها عليها ، ولطفها فيها ، وجعلها فاصلة بين كل نعمة ونعمه ، تنبئها على موضع ما أسداه إليهم فيها ، وكذلك كرر في سورة المرسلات : «**وَيَلِّيْلُ يَوْمَئِلُ لِلْمُكَذِّبِينَ**» تأكيداً لأمر القيامة المذكورة فيها . وقد وقع التكرار للتاكيد في كلام العرب كثيراً كما في قول الشاعر :

* أَتَاكَ أَتَاكَ الْأَجِحُّونَ أَتَاكَ ^(٣) *

قول الآخر :

* كَمْ نِعْمَةٌ كَانَتْ لَكُمْ كَمْ كَمْ وَكَمْ *

إلى غير ذلك مما وقع في كلامهم مما لا تأخذ الإحاطة .

الضرب الثالث

المساواة

بأن تكون الألفاظ بيازاء المعاني في القلة والكثرة لا يزيد بعضها على بعض .

وقد مثل له العسكري في « الصناعتين » بقوله تعالى : «**هُنَّ حُورٌ مَفْصُورَاتٍ** في **الخِيَامِ**» ^(٤) قوله : «**وَدُوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ**» ^(٥) قوله النبي ﷺ : «**لَا تَزَالُ أَمْتَي بِحَيْرٍ مَا لَمْ تَرَ الْأَمَانَةَ مَغْنِمًا، وَالرَّكَاهَ مَغْرِمًا**» قوله : «**إِيَّاكَ وَالْمُشَارَةُ،** فإنها ثميت

الجزء الثاني

٣٦٠

استوعب جميع الأشياء على الاستقصاء في كلمتين لم يخرج عنهما شيء ، و قوله **فَخُلِّيَّتْ لَهُمُ الْأَمْنُ** ^(٦) فدخل تحت الأمان جميع المحبوبات لأنه نفى به أن يخافوا **لَهُمْ مَنْ يُنْزَفُونَ** ^(٧) انتظم بقوله : «**لِيُشَهِّدُوا مَنَافِعَ شَيْئاً مِنَ الْفَقْرِ وَالْمَوْتِ وَزَوْلِ النُّعْمَةِ وَالْجَوْرِ وَغَيْرِ ذَلِكِ**» ، و قوله : «**لَا فِيهَا صَفَةَ خَمْرٍ أَهْلِ الْجَنَّةِ**» ^(٨) **لَا فِيهَا جَمْعَ مَنَافِعِ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ** ، و قوله في صفة خمر أهل الجنة : «**لَا فِيهَا غُولٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ**» ^(٩) انتظم بقوله : «**لَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ**» عدم ذهاب العقل وذهب المال وتقاد الشراب ، فلم يكن فيها شيء من ذلك ، و قوله : «**لَا يَخْلُدُ** العفو وأمر بالعُرُفِ وأعْرِضُ عَنِ الْجَاهِلِينَ» ^(١٠) فجمع فيها مكارم الأخلاق بأسريها ، لأن في العفو صلة القاطعين ، وإعطاء المانعين ، وفي الأمر بالمعروف تقوى الله تعالى ، وصلة الرحم ، وصون اللسان عن الكذب ، وغض النظر عن المحرمات ، والتبرير من كل قبيح ، إذ لا يأمر بالمعروف من هو ملابس شيئاً من المنكر ، إلى غير ذلك من الآيات التي لا تحصى كثرة .

ومن كلام النبوة قوله ﷺ : «**نَيْةُ الْمَرءِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ**» و قوله عليه السلام : «**حُبِّكَ الشَّيْءُ يُعْمِي وَيُضِّمِّ**» إلى غير ذلك من جوامع الكلم .

الضرب الثاني

الإطناب

وهو الإشبع في القول ، وترديد الألفاظ المتراوقة على المعنى الواحد . وقد وقع منه الكثير في الكتاب العزيز ، مثل قوله تعالى : «**كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ**» ^(١١) قوله جل وعز : «**فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ السُّرْرِ يُسْرًا**» ^(١٢)

(١) الأنعام / ٨٢ .

(٢) الحج / ٢٨ .

(٣) الصافات / ٤٧ .

(٤) الأعراف / ١٩٩ .

(٥) التكاثر / ٤ .

(٦) الشرح / ٦٥ .

(١) الذاريات / ٥١ - ٥٠ .

(٢) في الضوء بدله (احبس احبس) وهو المشهور في البيت .

(٣) الرحمن / ٧٧ .

(٤) القلم / ٩ .

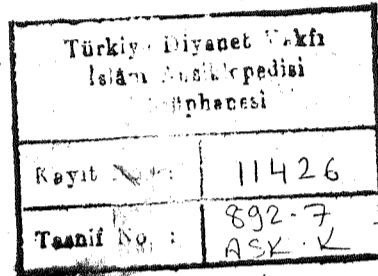
كتاب الصنائع

الكتابة والشعر

من تصنيف أبي هلال الحسن بن عبد الله بن سهل العسكري المتوفى سنة ٣٩٥ هـ بريه رحمه الله تعالى

藏文大藏经

— تنبية — كل جملة مكتوبة بقوسین [هکذا] فی من زوائد بعض النحو المارض بهم الاصل المطبوع عليه . . وكل علم مقررون بجملة اشارة الى ان ترجته ذكرت « بكتاب الصياغين في اسلام رجال الصناعتين » تأليف مجمع هذا السكتاب ومفسر فريب الفاظه السيد محمد امين الحنفي : حقوق الطبع محفوظ له :



a b c d e f g h i j k l m n o p q r s t u v w x y z

الطبعة الأولى

— and so on.

طبع برخصة نظارة المعارف الجليلة المرقة ٥٤ بتاريخ ٧ محرم سنة ١٣٩٦ في مطبعة
محمود بك الكائنة في جادة أبي السعود في الاستانة العالية

نفقة السادات احمد ناجي الجمالى و محمد امين الحانجى الكتبى واخوه

۱۰

(२९०)

اضاعة الحرمة وهتك العورة ومبازرة الرحمن . يقول الزور واختلاف البهتان . قوله
— وهل الدال الخبر . مثل الجيز المنفذ — تذليل لما تقدم من الكلام .. وكتب رجل
إلى ابن له .. أما بعد فقد أصبح لنا من فضل الله تعالى مالا يخصيه . ولسنا نستحي من كثرة
يخصيه . وقد اعياانا شكره . واعجزنا حمده . فاندرى مانشكرا . أجيبل ماشر . أم قيبح
ماستر . أم عظيم مايل . أم كثير ماعغا . فأسترذ الله من حسن بلائه . بشكره على جميع
الآله .. قوله — فاندرى مانشكرا — تذليل لقوله قد اعياانا شكره .. وكتب سليمان
بن وهب لبعضهم .. بلغى حسن حضرتك . فغير بديع من فضلك . ولا غريب عندي من بركك .
بل قليل اتصل بكثير . وصغير لحق بكير . حتى اجتمع في قلب قد وطن لموتك . وعنق
قد ذاتك لطاعتكم . ونفس قد طبعت على مرضاكتك . وليس أكثر سؤلها . واعظم
أربها . الاطول مدتك . وبقاء لمعتك .. قوله — فغير بديع من فضلك . ولا غريب
عندي من بركك — تذليل لقوله — بل قليل اتصل بكثير . وصغير لحق بكير — فأكـ
ما تقدم .. ومن المنظوم .. قول الحافظة

فاستوفى المني في النصف الاول وذيل بالنصف الثاني .. وقول الآخر
قدعوا تَرَالِ فكنتُ اول نازل وعلام أرْكَبَهُ اذا لم أنزل
لعمرك ان الموت ما اخطأ الفتى لك لطَّولِ المرْشَى ونِيَاهُ باليد [٢]
فالنصف الآخر تشيبة وتنليل .. وقول ابي نواس
عَرَمَ الزَّمَانَ عَلَى الَّذِينَ عَهَدُوهُمْ بِكَ قَاطِنِينَ وَلِزَمَانِ عُرَامٍ [٣]
نوله — ولزمان عرام — تذلل

卷之三

[١] — نسخة — ومن يسوى .. وكذا في المختارات .. وفي اخرى ومن يساوى
[٢] — الطول — الميل .. قاله ابو زيد في الجمرة .. اوقال يروى بدل المرخي المني و هو
بمعنى المرخي — ونهاية — ما تجي منه
[٣] — العرام — الشدة والاذى

جدول الخطاء والصواب الواقع في حواشى الكتاب

صواب	صحيفة نهر سطر خطأ	صواب	صحيفة نهر سطر خطأ
فتحمل	٤ فتحمل	القرشى	٢ ٣ القرش
معقل كمجليس	١ معقل	جز النم	١٢ ١ حرم النم
وقد اراد	١ اراد	من لفظه	١٢ ٢ منه لفظه
اذهب الرجل	٢ اذهب الرجل	من	١٤ ١ منه
والجازر	١ والجاذر	في نسخ	٣٣ ١ في بعض نسخ
وتقديم	١ وتقديم	ريثما	٤٠ ٥ ريشما
(٢)	(١)	وفي احدى	٥١ ٢ في احدى
(٣)	(٢)	من الارض	٥٢ ١ من الاصل
القتال	١ القتال	كالنخبة	٥٥ ١ كالنخبة
الفال	٤ الفالى	المنتفخ	٥٩ ٢ لمنتفخ
والفال	٤ والفال	الصاد	٥٩ ١ الصاد
وعيها	٣ ومهما	لاقاهمه	٦٥ ٢ لاقاهمه
الاعوجاج	٧ الامواج	الضالة	٦٦ ٢ الضالة
تفزع	١ نفرع	مطلمها	٦٦ ٤ مطلمها
ابوحنيفة	١ ابوحفيفه	واذا صع	٦٧ ٢ واذا صع
اذا طعن	٢ اذا طعن	الطاء	٦٧ ٥ الثناء
بشاوا ماص	١ بجي حامر	واستهده به	٧٠ ٣ واستهده به
التكلاف	٦ المتكلاف	والوشيج القناه	٧٦ ٦ والوشيج القناه
البيت	١ البيت	خيث	٧٩ ١ خيث
ومستام	٢ وستام	السان	٨١ ١ السان
أبي	١ أبي	البيت	٨١ ١ البيت
الاطامات	١ الطامات	ونقله	٨١ ٢ ونقله
لوكب	٢ لوكب	ما استقبلك	٨١ ٢ ما استقبلك
(وهو)	١ (هو)	٢ دالناقير واحده	٨٩ ١ دالناقير واحده
(وهو)	٥ (هو)	١ وناقير واحدها	١٠٧ ١ وناقير واحدها
بان	٢ بان	وقولها	١٠٧ ٢ وقولها
ابن احر	١ بن احر	٤ والملاط	١١٦ ١ والملاط
	٢ ٣٥٦	١ الخامص	١٢٢ ١ الخامص

وقال بعد المحدثين

لسانی کتوم لاسراهم' ودمعی نوم لسری مذیع' فلولا دموعی کتمت الهوی ولو لا الهوی لم تکن لي دموع'

تلك الثنائي من عقدها نظمت أو نظم العقد من ثناياها
والمس أيضا من وجه آخر .. وهو أن يذكر المعنى ثم يعكسه ايراد خلاف كقول
الصاحب وتسعى شمس المعالى وهو كسوها

الفصل الرابع عشر من الباب التاسع

فِي الْعِزَّةِ

والتذليل في الكلام موقع جليل ومكان شريف خطير .. لأن المعنى يزداد به التسراحا والمقصد اتضاحا .. وقال بعض البلغاء للبلاغة ثلاثة مواضع : الاشارة . والتذليل . والمساواة .. وقد شرحا الاشارة والمساواة فيها تقدم .. فاما التذليل فهو اعادة الالفاظ المتراوحة على المعنى بعنه حتى يظهر لمن لم يفهمه ويتوكل عند من فهمه وهو ضد الاشارة والتعريف .. وينبئ ان يستعمل في المواطن الجامدة .. والمواصف الحافظة .. لأن تلك المواطن تجمع البطىء الفهم .. والبعيد الذهن .. والتائب القرىحة .. والجيد الماطر .. فإذا تكررت الالفاظ على المعنى الواحد توكل عند الذهن اللقن .. وصح للكليل البليد .. ومثاله من القرآن .. قول الله عز وجل (ذلك جزيناهم بما كفروا) (وهل يحيازى الالكفور) ومنه وهل يحيازى بمثل هذا الجزء الالكفور .. قوله تعالى (وما جعلنا للبشر من قبلك الخلد افأن مت فهم الخالدون) وان (كل نفس ذاته الموت)

ومثاله من النثر .. قول بعضهم قبول السعاية . "شر" من السعاية .. لأن السعاية اخبار ودلالة . والقبول انفاذ واجازة : وهل إدال الخبر . مثل الجيز المنفذ .. فإذا كان كذلك فالحزم أن يمتنع الساعي على سعياته أن كان صادقاً . للؤمه في هتك العورة . واضحة المحرمة . وإن يجمع له إلى المقت العقوبة أن كان كاذباً . بلجعه على

أَدْبُرُ السَّائِلِ

فِي صَدْرِ الْإِسْلَامِ

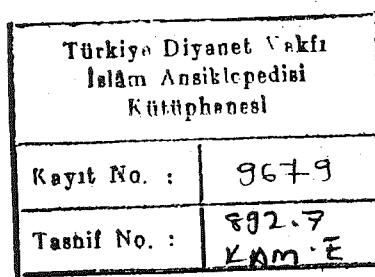
عَهْدُ النَّبِيِّ

١٤٣١ (١٢٦-١٣١)

بِقَلْمَنْ

الدُّكْتُورُ جَابِرُ قَبِيْحُجَّةُ

كُلِّيَّةُ الْأَسْنَنِ - جَامِعَةُ غَيْرِ شَهِيسِ



التوزيع

دار الفكر الغربي

١١ شارع جمادى - القاهرة

ص ١٣ - ٧٥٠٦٧٧ - ٧٦٠٥٣٣

فالطابع الغالب على الكتب والرسائل هو الإيجاز ، وتعليق ذلك واضح ، وهو يتلخص فيما يأتي :

١ - موضوع الرسالة موضوع محدد يضعه صاحب الرسالة نصب عينيه قبل أن يخط أول حرف فيها ، ولم يعرف عهد النبوة ما يمكن أن تسميه بالرسالة المفتوحة التي ينطلق فيها فكر أصحابها بما يشاء ، محمودية الغرض الذي من أجله أنشئت الرسالة لم يترك مجالا للاتنان والاسئلة .

٢ - طبيعة عهد النبوة في ملامحه الدينية والسياسية والاجتماعية والخربية ... كان كل شيء يعتمد على البساطة ... على خطوطه الأساسية ... بلا تفريعات ولا تعريجات ، ولم يكن هناك مجتمعات يحكمها الإسلام خارج الجزيرة العربية مما يتضمن كتابة المعهود والكتب الطوال للقيادة والولاية^(٣٧) .

٣ - إمكانات الكتابة المحدودة في عهد النبوة من ثلاثة عدد الكتاب - بالقياس إلى عهد الخلفاء الراشدين - وبائية الأدوات وصعوبة الكتابة على الأدم (الجلد) والرق ، وهو ما يرقق من الجلد ليكتبه فيه^(٣٨) . ومن ثم كان الإيجاز يوفر الوقت والجهد ، أو بتعبير آخر كان اعتقاداً ضمنياً بأمكانات العصر .

هذا هو الطابع العام لكتب النبي - صلى الله عليه وسلم - الجنوح إلى الإيجاز الدال على الغرض ، المعبر عن المطلوب دون اخلال أو اسعة إلى المعنى ، وهو يتمثل - كما يقول العقاد - في اجتماع المعانى الكبير فى الكلمات القصار ، بل اجتماع العلوم الوافية فى بعض كلمات^(٣٩) .

(٣٧) ومن أشهرها عهد على بن أبي طالب للأشتر النخعي حين ولاد على مصر ، والمهد يستغرق صفحات كثيرة ، وزبما كان أطول المعهود في مصر كله ، وسنعرض لذلك في الجزء الثاني من هذا الكتاب إن شاء الله .

(٣٨) انظر الكتابى : الترتيبات الإدارية ١٢٢/١ .

(٣٩) عبقرية محمد ٧٧ .

بين الاطناب والإيجاز

وتثور في المباحث البلاغية عند تقييم الأساليب مسألة التقىيل بين الإيجاز والاطناب ، فهناك من يرى أن البلاغة إيجاز ، وأن خير الكلام ما قل ودل ، وإن الزيادة في الحد نقصان^(٤٠) .

وهناك من يفضل الاطناب على الإيجاز بدعوى أن المنطق « إنما هو بيان ، والبيان لا يكون إلا بالاشباع ، والشفاء لا يكون إلا بالاقناع ، وأفضل الكلام أبينه ، وأبينه أشد احاطة بالمعانى ، ولا يحيط احاطة تامة إلا بالاستقصاء^(٤١) .

والواقع أن الفاضلة بين الإيجاز والاطناب بهذا الاطلاق في غير محلها ، لأنها تلتفي في الموازنة عنصراً مهما جداً هو عنصر « المقام أو المجال أو المناسبة » ونحن نرى في هذه المسألة ما يراه أبو هلال العسكري من أن الإيجاز والاطناب يحتاج اليهما في جميع الكلام ... ولكن واحد منها موضع ، فال الحاجة إلى الإيجاز في موضعه كالحاجة إلى الاطناب في مكانه فمن أزال التدبير في ذلك عن جهته ، واستعمل الاطناب في موضع الإيجاز ، واستعمل الإيجاز في موضع الاطناب أخطأ^(٤٢) .

ورسائل النبي - صلى الله عليه وسلم - يغلب عليها الإيجاز بصفة عامة إذا قيست بخطبه ، أو بتعبير أدق بما يروى من أوصاف خطبه فمنها الحديث القصير ، ومنها الخطبة التي تستفرق ساعات طوالاً ، وقد نقلنا من قبل ما بقى من خطبة بدأ بها النبي - عليه السلام - بعد العصر واستمرت إلى الأصيل أي إلى ما قبل المغرب .

(٤٠) انظر « كتاب الصناعتين » لأبي هلال العسكري ١٧٣ .

(٤١) السابق ١٩٠ .

(٤٢) السابق نفس الصفحة .

المثل الساير

في أدب الكاتب والشاعر
إضياء الدين بن الأشيه

Tekrir bl. Ntnab (٨-٤٤)

قدم له وحققته وسرمه عليه

الدكتور أحمد الحوفي و الدكتور بدوي طبانة



الجزء الثالث

الطبعة الثانية

Türkiye Diyanet Vakfi
Islam Ansiklopedisi
Kütüphanesi
•
•

منشورات
دار الفساعي بالرياض

- ٩ -

وتودون أنَّ غيرَ ذاتِ الشُّوكةِ تكونُ لكمْ وَيُرِيدُ اللهُ أنْ يُحقِّقَ
الحقَّ بكلِّاتهِ ويَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ * لِيُحْقِّقَ الْحَقُّ وَيُبْطِلَ
الباطلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ^(١) .

هذا تكرير في اللفظ والمعنى ، وهو قوله «يُحقِّقَ الحق» و «يُحقِّقَ الحق» .
 وإنما جيء به هنا لاختلاف المراد ، وذلك أنَّ الأولَ تميَّزَ بين
الإرادتين ، والثاني بيان لغرضه فيها فَعَلَ من اختيار ذات الشُّوكةِ على
غيرها ، وأنَّه ما نصَّرَهُمْ وَخَدَلَ أُولَئِكَ إِلَّا هَذَا الغَرَضُ .

ومنْ هَذَا الْبَابِ قَوْلُهُ تَعَالَى :

«قُلْ إِنَّمَا أَمْرَتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ وَأَمْرَتُ لَأَنْ
أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ * قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي * فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ
مِنْ دُونِهِ^(٢) .

فكَرَرَ قوله تعالى : «قُلْ إِنِّي أَمْرَتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ »
وقوله « قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي » والمراد به غرضان مختلفان ،
وذلك أنَّ الأولَ إِخْبَارٌ بأنَّه مأمورٌ من جهةِ اللَّهِ بالعبادةِ لَهُ والإخلاصِ
في دِينِهِ ، والثاني إِخْبَارٌ بأنه ينْحِصُّ اللَّهَ وَحْدَهُ دونَ غَيْرِهِ بِعِبَادَتِهِ ، مُخْلِصًا
لَهُ دِينِهِ ، ولدَلِيلِهِ عَلَى ذَلِكَ قَدَّمَ المَعْبُودَ عَلَى فَعْلِ الْعِبَادَةِ فِي الثَّانِي ،
وَآخِرَهُ فِي الْأَوَّلِ ، لَأَنَّ الْكَلَامَ أَوْلًا وَاقِعٌ فِي الْفَعْلِ نَفْسِهِ وَإِيجَادِهِ ،

(١) سورة الأنفال : الآيات ٧ و ٨ .

(٢) سورة الزمر : الآيات ١١ ، ١٢ ، ١٣ ، ١٤ ، ١٥ .

بالثَّانِي عَلَاقَةٌ مَعْنَى يَسْعَ مَكْلُوفًا جَهَلًا ، وإِمَّا مَنْ الْاسْمُ مَعَ الْفَعْلِ
التَّامُ التَّصْرِفُ عَلَى الشَّرْطِ أَيْضًا ، وإِمَّا مِنْ حَرْفِ النَّدَاءِ مَعَ الْاسْمِ ،
فَهَذَا هُوَ الْمُفِيدُ عِنْدَ النُّحَا .

وَأَنَا لَمْ أَقْنِصِدْ ذَلِكَ هَذَا هُنَّا ، بلْ مَقْصُودِي مِنْ الْمُفِيدِ أَنْ يَأْتِي
لِمَعْنَى ، وَغَيْرِ الْمُفِيدِ أَنْ يَأْتِي لِغَيْرِ مَعْنَى .

وَاعْلَمُ أَنَّ الْمُفِيدَ مِنَ التَّكْرِيرِ يَأْتِي فِي الْكَلَامِ تَأكِيدًا لَهُ وَتَشْبِيَهًا مِنْ
أُمْرِهِ . وَإِنَّمَا يُفْعَلُ ذَلِكَ لِلدلَالَةِ عَلَى الْعِنَايَةِ بِالشَّيْءِ الَّذِي كَرَرَتْ فِيهِ
كَلَامَكَ ؛ إِمَّا مِبْالَغَةً فِي مَدْحِهِ ، أَوْ فِي ذَمَّهُ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ ، وَلَا يَأْتِي إِلَّا فِي
أَحَدِ طَرَفَيِ الشَّيْءِ الْمَقْصُودِ الْذَّكَرِ ، وَالْوَسْطُ عَارِمَتِهِ ، لَأَنَّ أَحَدَ
الْطَّرَقَيْنِ هُوَ الْمَقْصُودُ بِالْمَبَالَغَةِ ، إِمَّا بِمَدْحِهِ أَوْ ذَمَّهُ أَوْ غَرْهَا ، وَالْوَسْطُ
لَيْسَ مِنْ شَرْطِ الْمَبَالَغَةِ ، وَغَيْرِ الْمُفِيدِ لَا يَأْتِي فِي الْكَلَامِ إِلَّا عَيْنًا وَخَطَلًا
مِنْ غَيْرِ حَاجَةِ إِلَيْهِ .

التَّكْرِيرُ فِي الْفَلَقْ وَالْمَعْنَى

أَمَّا الْأَوَّلُ ، وَهُوَ الَّذِي يَوْجَدُ فِي الْفَلَقْ وَالْمَعْنَى ، فَإِنَّهُ يَنْقُسِمُ إِلَى
ضَرِبَيْنِ : مُفِيدٍ ، وَغَيْرُ مُفِيدٍ .

فَالْأَوَّلُ الْمُفِيدُ ، وَهُوَ فَرَعَانُ :

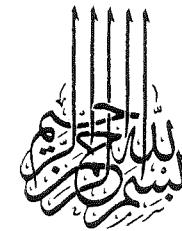
الْأَوَّلُ : إِذَا كَانَ التَّكْرِيرُ فِي الْفَلَقْ وَالْمَعْنَى يَدْلِي عَلَى مَعْنَى وَاحِدٍ

وَالْمَقْصُودُ بِهِ غَرْضانِ مُخْتَلِفَانِ :

كَوْلُهُ تَعَالَى : «إِذَا يَعْدِكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ ،

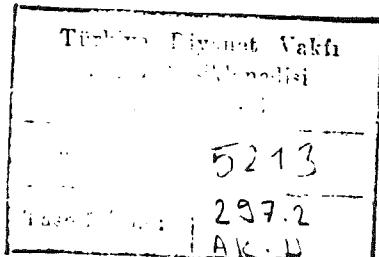
أَصْوَلُ التَّفْسِيرِ وَقَوْاعِدُهُ

١٨٦، (٢٧٦-٢٧٧)



تأليف

الشيخ حماد عبد الرحمن العنك
المدرس في إدارة الافتاء العام
بدمشق



حـاد النـاخـائـس

ابن مسعود: «ما في القرآن آية أجمع للخير والشر من هذه الآية»، أخرجه الحاكم في المستدرك^(١). وهذه الأنواع الثلاثة هي من نوع الإيجاز الحالي من الحذف.

أما القسم الثاني: وهو إيجاز الحذف، وهو واقع في القرآن الكريم، ومثاله قوله تعالى: «قال سلام قوم منكرون» [سورة الذاريات: ٢٥]، أي: سلام عليكم أنتم قوم منكرون. وله شروط سبعة: الأول: وجود دليل إما حالي نحو: (قالوا سلاماً) أي: سلمنا سلاماً، أو مقالي ومثاله الآية المتقدمة. الثاني: أن لا يكون المحفوظ كالجزء، ومن ثم لم يحذف الفاعل ولا نائبه، ولا اسم كان وأخواتها. الثالث: أن لا يكون مؤكداً، لأن الحذف مناف للتأكيد إذ الحذف مبني على الاختصار، والتأكيد مبني على الطول. الرابع: أن لا يؤدي حذفه إلى اختصار المختصر، ومن ثم لم يحذف اسم الفاعل؛ لأنه اختصار للفعل. الخامس: أن لا يكون عاملاً ضعيفاً، فلا يحذف الجار والنائب لل فعل والجائز إلا في مواضع قوية فيها دلالة وكثير فيها استعمال تلك العوامل. السادس: أن لا يكون المحفوظ عوضاً عن شيء. السابع: أن لا يؤدي حذفه إلى تهيئة العامل القوي^(٢).

الإطناب: وهو قسمان، إطناب بسط وإطناب زيادة، فال الأول: هو بتكثير الجمل، كقوله تعالى: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^١» [سورة البقرة: ١٦٤]. فقد أطرب فيها أبلغ إطناب، لكون الخطاب للثقلين، ولكل عصر وحين، للعالم منهم والجاهل، والموافق منهم والمنافق. والثاني: وهو إطناب الزيادة، ويكون بأنواع:

أحدتها: دخول حرف فأكثر من حروف التأكيد وهي إن وإن ولام الابتداء والقسم وألا الاستفتاحية وأما واهء التنبية وإن وكان في تأكيد التشبيه، ولكن في تأكيد الاستدراك، وليت في تأكيد التمني، ولعل في تأكيد الترجي.

البحث الثاني

وهو يشتمل على الموضوعات التالية:

الفصل والوصل، الإيجاز والإطناب

١ - الفصل والوصل: إن المراد بالوصل هو العطف، والمراد بالفصل تركه، فمثلاً الفصل قوله تعالى: «وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعْكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ^٢ مُسْتَهْزِئُونَ» [سورة البقرة: ١٤]، فقد فصلها مع ما بعدها وهي قوله: «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» [سورة البقرة: ١٥]، ففصل ولم يعطف. ومثال الثاني وهو الوصل، قوله تعالى: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نِعِيمٍ * وَإِنَّ^٣ الْفَجَارَ لَفِي جَحِيمٍ» [سورة الانفطار: ١٣ و ١٤]، فوصل بالعطف للمناسبة المقتصدية له^(١).

٢ - الإيجاز والإطناب: لقد ذكر السيوطي في الإنقان^(٢)، أنها من أعظم أنواع البلاغة، حتى نقل عن بعض الفصحاء أنه قال: البلاغة هي الإيجاز والإطناب.

فالإيجاز قسمان: إيجاز قصر، وإيجاز حذف، فال الأول هو الوجيز بلفظه الكثير بمعناه، ويلحق به إيجاز التقدير وإيجاز الجامع. أما الأول: وهو أن يقدّر معنى زائد على المنطوق ويسمى بالتضييق، نحو قوله تعالى: «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةً مِّنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ» [سورة البقرة: ٢٧٥]، أي: خطاياه غفرت، فهي له لا عليه. وأما الثاني: وهو أن يحتوي اللفظ على معان متعددة، نحو قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَإِلَحْسَانِ» [سورة النحل: ٩٠]، وقد قال

(١) البلاغة التطبيقية، ص ٩٨ - ١٠٢.

(٢) الإنقان ج ٢ / ٥٣.

Diajat tarandi

M. Demirci

المُجَزَّةُ الْكَبِيرَى

Alnab (305-327)

16 MAYIS 1991

القرآن

نَزَوله - كِتَابِه - جَمْعُه - إِعْجَازُه
جَدَلُه - عِلْمُه - تَفْسِيرُه - حُكْمُ الْغَنَاءِ بِهِ

Türkçe Dijital Arşiv

7150

297.1

ZEH M

مَدْرِسَةُ الْطَّبْعَ وَالشَّرْق

دار الفِيْكُرُ الْعَرَبِيُّ

الفائدة الثانية التي يعيدها أن اعجاز القرآن غير العرب هو بنفمه وجرسه الموسيقي ، فإن الموسيقى لغة الإنسانية ، وتهتز لها كل القلوب ، ونحن نوافقه في اتجاهه إلى أن القرآن معجز للعرب وغيرهم ، ولكن لا تقتصر اعجاز غير العرب على الموسيقى وحدها ، بل نقول إن ذات العبارات ، وشرائطه ، والعلم المبثوث فيه ، وكونه من أمنى لا يقرأ ولا يكتب ، وقد نشأ في بلد أمنى ليس فيه معهد ولا مدرسة - هذا كلّه فيه الدلالة على أنه من عند الله تعالى .

الإيجاز والاطناب في القرآن

١٢٨ — إن القسمة العقلية للكلام كثرة وقلة بالنسبة لعناء نحصه في أربعة أقسام ، أولها الإيجاز لأن تكون الألفاظ قليلة والمعنى كثيرة وثانيها التقصير بأن تكون الألفاظ غير كافية للدلالة على المعنى . وثالثها الاطناب بأن تكون المعانى كثيرة ، والألفاظ كثيرة لا حشو فيها . ورابعها التطويل ، وهو أن تكون الألفاظ كثيرة وفيها ما لا حاجة إليه ، وهذه الأقسام الأربع من الناحية البلاغية متقابلة ، فالإيجاز والتقصير متقابلان ، وأولهما الأربع باب من أبراب البلاغة ، وثانيهما عن في القول ، ونقص في البيان . والاطناب والتطويل متقابلان ، وأولهما بлага وحسن أداء ، وثانيهما عن وعيه في البيان يدفع إلى الملل والسامة ، حتى يتبرم به السامع .

وقد ذكر الرمانى هذه الأقسام المقابلة ، كل مع ما يقابلها ، فقال : « والإيجاز بлага والتقصير عن ، كما أن الاطناب بлага والتطويل عن ، والإيجاز لا أخلال فيه بالمعنى المدلول عليه ، وليس كذلك التقصير ، لأنه لا بد فيه من أخلال ، فاما الاطناب فانما يكون في تفصيل المعنى ، وما يتعلق به في الموضع التي يحسن فيها ذكر التفصيل ، فإن لكل واحد من الإيجاز والاطناب موضعًا يكون به أولى من الآخر ، لأن الحاجة إليه أشد ، والاهتمام به أعظم ، فاما التطويل ففيه ، ووعي ، لأن تكلف فيه الكثير فيما يكفي منه القليل فكان كالسلوك طرقاً بعيداً ، جهلاً منه بالطريق القريب ، وأما الاطناب فليس كذلك ، لأنه كمن

وافضاء بعضها إلى بعض ، ولرأيت لذلك هجنة في السمع كالذى تنكره من كل مرئى لم تقع أجزاءه على ترتيبها ، ولم تتفق على طبقاتها ، وخرج بعضها طولاً وببعضها عرضاً . وذهب ما بقى منها إلى جهات متراكبة » .

وان هذا الكلام يفيد فائدتين : احدهما - أن موسيقى القرآن الكريم ونغماته هي التي استرعت أسماع العرب ، واستهوت نفوسهم ، وراوا لها حلوة ، وعليها طلاوة ليست من الشعر ، وإن علت على أعلى ما فيه ، وليست من نوع كلامهم البليغ وإن كانت من جنس كلامهم وأن ذلك التأليف في النغم والجرس مع على المفرز . والمعنى ، وأحكام التعبير ، ودقة الأحكام ، لا يمكن أن يصل إليه أحد .

وقد يقول قائل هل هذه الانعام المختلفة مقصودة في ذاتها ، وهي الاعجاز فنقول إننا مهما نحاول في در الاعجاز الى أسباب لا نجد سببا واحداً بذاته هو الذي اختص بالاعجاز ، بل تضافرت في ذلك الأسباب ، وكل واحد منها يصلح سبباً قائماً بذاته . ولكن نؤكد أن جرس المقام والحرف والكلمات والجمل ، والفواد ، وأبعادها كل هذا فيه اعجاز للعرب عن أن يأتوا بمثلها .

وأن الدليل على أن جرس الآيات القرآنية بما حوت من حروف وكلمات هو من الاعجاز أن الله تعالى أمر بترتيل القرآن لا بمجرد القراءة ، فقد قال الله تعالى : « ورتل القرآن ترتيلًا » وبين سبحانه أن ترتيل القرآن بتعلم من الله تعالى ، فقد قال تمالت كلماته : « وقال الذين كفروا لولا نزل عليه القرآن جملة واحدة . كذلك، لثبتت به فؤادك ورتلناه ترتيلًا (١) » . فما أن نبيه صلى الله تعالى عليه وسلم ، وهو صلى الله عليه وسلم علم أمهه ذلك الترتيل ، وليس الترتيل مجرد القراءة ، إنما الترتيل قراءة منغمة تنفيما يظهر التناسق في الحروف والجمل والآيات ويكشف معانيها . ونغماتها ، وتلك هي موسيقى القرآن .

(١) الفرقان : ٤٢

المُثَلُ السَّائِرُ

في أدب الكاتب والشاعر
يضم إيماء الدين بن الأشيه

٢١٤٣ (٣٩١ - ٤٣٣)

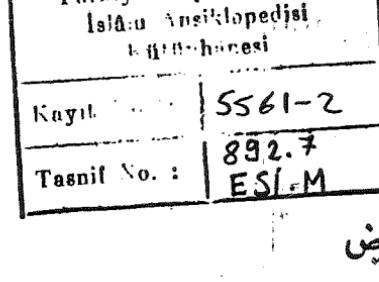
قدم له وحققه وسرمه عليه عليه

الدكتور أحمد الحوفي و الدكتور بدوي طبانة



الجزء الثاني *

الطبعة الثانية



منشورات دار الفيزيائي بالرياض

- ٣٩١ -

النوع السادس عشر : في الإطناب

هذا النوع من الكلام أعمت النّظر فيه ، وفي التكبير ، وفي التطويل ، فملكتني حيرة الشبه بينها طويلاً ، وكانت في ذلك كعمر بن الخطاب - رضي الله عنه - في الكلالة ، حيث قال : قد أعنيك أمر الكلالة^(١) ، وكانت سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عنها كثيراً ، حتى ضرب في صدري ، وقال : « لا يكفيك آية الصيف »^(٢) .

وبعد أن أعمت نظري في هذا النوع الذي هو (الإطناب) وجدته^(٣) ضرباً من ضروب التأكيد التي يُؤتى بها في الكلام قصداً للمبالغة . ألا ترى أنه ضرب مفرد من بينها برأسه لا يشاركه فيه غيره ؟ لأنّ من التأكيد ما يتعلّق بالتقديم والتأخير ، كتقديم المفعول ، وبالاعتراض ، كالاعتراض بين القسم وجوابه ، وبين المعطوف والمعطوف عليه ، وأشباه ذلك ، وسيأتي الكلام عليه في بابه .

وهذا الضرب الذي هو الإطناب ليس كذلك .

[اختلاف علماء البيان في الإطناب] :

وزأيت علماء البيان قد اختلفوا فيه ؛ فمنهم من ألحّ به بالتطويل الذي هو

(١) الكلالة من لا ولد له ولا والد ، وما لم يكن من النسب لها ، أو من تكلل نسبه بنسبك كأين العم وشبيه ، أو هي الأسوأ للأم ، أو بتو العم الأبعد ، أو ما خلا الوالد والولد ، أو هي من العصبة من ورث معه الأخوة للأم ، ولهم أحكام يرجع إليها في قواعد الميراث .

(٢) في الأصل « وجدت » من غير الضمير ، والسياق يتضمنه .

Qat  n, Mahm  d Sh  kir.
 (Itn  b)
 الاطناب : انواعه وقيمة البلاغية /
 محمود شاfer القطبان. -- الطبعة ١، --
 المدينة المنورة، الملاحة العربية
 السعودية : يطلب من مكتبة دار التراث،
 [1988]

94 p. : 24 cm.
 Title page partially vocalized
 Title page dated: 1986.
 Bibliography: p. 87-94.
 Acquired only for LC.

09 MAYIS 1993

TEKMI'L

TH

تصنيف ودراسة
 الدكتور
 محمد أبو الباطن على البسيون
 بيلوجرافيا الرسائل العلمية
 في الجامعات المصرية منذ إنشائها
 حتى نهاية القرن العشرين
 الأدب العربي والبلاغة والنقد الأدبي

٣٥٥٦ - الاطناب في القرآن الكريم / مختار عطية عبد العزيز عمران / د ١٩٩٣
 ج. المchorah, كـ . الأدب [إ]. محمد مصطفى هدارة [.] طاحـ

جامعة	ج	دكتوراه	د	ماجستير	م
ش شعبية	ش	ق قسم	ق	كلية	ك
ش ميلاد	ش	س سلسلة	س	آشراف	أ
د درجة	د				

- القاهرة
 الطبع الأولي
 ١٤٢٢ - ١٢٠١

297-1

KAY-4

ibni' kayyim. El-fewaid. sh: 131

ibni' kayyim. El-fewaid. sh: 131

al-ikhtilâf

ITIRAZ

TH

AED

الحادي عشر مجموعات نسخة المبلغ

297-2

Tuf-i

Tufi Ser. Bajdadi - Elksir sh: 170

Terzipl. blc ITNAB

(siiinserati)

AED

✓

ITIRAZ

TH

297-1

KAY-4

Tebriki, el-Vati. 281

ibn-i kayyim. El-fewaid s. 139

ITNAB

Tfj

AED

297-2

Tuf-i

Tufi. sarr. Bajdadi. El-iksir sh: 203

ihtirâs

Tfj

297-1

KAY-4

ibn-i kayyim. El-fewaid. i: 225

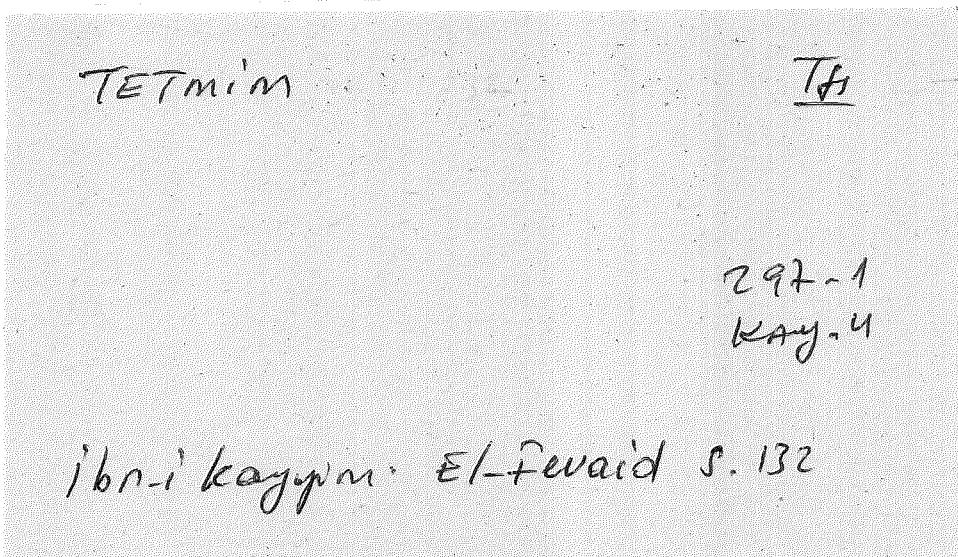
تصنيف ودراسة
الدكتور
محمط أبو المبط علق البيسونج
بليوجرافيا الرسائل العلمية
في الجامعات المصرية منذ إنشائها
حتى نهاية القرن العشرين
الأدب العربي والبلاغة والقد الأدبي

29 NOV 2008

٣٥٥٧ - الاعتراض في القرآن الكريم: دراسة بلاغية تحليلية / سلامه جمعة على دارو /
١٩٩٣م ج . القاهرة ، ك . اللغة العربية [] . عبد الحميد محمد العيسى [ط]

ج	جامعة	د	دكتوراه	ماجister
ش	شعبة	ق	قسم	ك كلية
مد	مجلدة	س	مجلدة	ش شعبه
مد	جريدة	إ	إشراف	د جريدة

- القاهرة ت
طبعة الأولى
١٤٢٢ـ ٢٠٠١م



تصنيف ودراسة

الدكتور

محمط أبو المبط علق البيسونج

بليوجرافيا الرسائل العلمية
في الجامعات المصرية منذ إنشائها
حتى نهاية القرن العشرين
الأدب العربي والبلاغة والقد الأدبي

٥٨٩ - ظاهرة الإطناب في الدرس البلاغي / محمد مهدي أحمد غالى / م ١٩٨٦ [ط]
ج. الزقازيق (فرع بنها) ك . الأداب .

ج	جامعة	د	دكتوراه	ماجister
ش	شعبة	ق	قسم	ك كلية
مد	مجلدة	س	مجلدة	ش شعبه
مد	جريدة	إ	إشراف	د جريدة

- القاهرة ت
طبعة الأولى
١٤٢٢ـ ٢٠٠١م

سلامى، روح انگيز
٧٢٩- ایجاز و اطناب در برخى از
آيات قرآنی، مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه: آزاد
اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده الهیات،
۱۴۲ اص، فارسی، استاد راهنمای: سیدباقر فرزانه؛ استاد
مشاور: احمد رضا غایی.
کد پارسا: P13765
صفحه ۲۰۳-۱۵۸

□ صنایع بدیعی در قرآن
پژوهشی درباره معنا و مفهوم و مصاديق
فصاحت و بلاغت در سخنان پیامبر و قرآن به محض
مقایسه آن با کلام فارسی است. تویسته با تکیه بر دو
عنوان بلاغی ایجاز و اطناب، به آیات از قرآن که در
آنها از این دو استفاده شده، اشاره کرده است. به عقیده
وی ایجاز و اطناب در قرآن به حدی است که همه
علمای بلاغت از زیبایی آن و در شگفت مانده‌اند. قرآن
به جز زیبایی اهداف بسیار بزرگی را دنبال می‌کند که
قابل مقایسه با آثار ادبی عرب زمان در عهد خود
نیست. خاص بعد از عام، توشیع، ایضاح بعد از ابهام،
تکمیل، تکریر در اطناب و ایقلال از جمله موارد اطناب
در قرآن است که به آنها اشاره شده است.

22 TEM 2008

29 NOV 2008

سلامى، روح انگيز
٩٢٢- ایجاز و اطناب در برخى از

آيات قرآنی، مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه: آزاد
اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده الهیات و معارف
اسلامی، ۱۴۲ اص، فارسی، استاد راهنمای: سید بابک فرزانه؛
استاد مشاور: احمد رضا غایی، تاریخ دفاع: ۱۴۲۲ـ ۱۱۰

کد پارسا: P21834

□ ایجاز و اطناب: اسلوب ادبی و یانی قرآن (قرآن
و علوم قرآنی)

بررسی موارد ایجاز و اطناب در قرآن و ذکر
أنواع و اقسام آنها است. تویسته ابتدا به مفهوم شناسی
وازه‌های ایجاز و اطناب پرداخته و سپس ایجاز و
اطناب در لغت عرب را با ایجاز و اطناب فارسی
مقایسه کرده است. وی ضمن منحصر به فرد خواندن
سبک نگارش قرآنی، موارد استفاده از ایجاز و اطناب را
گردآوری نموده و علاوه بر ذکر آیات نوع بلاغی ایجاز
با اطناب آنها را نیز مذکور شده است.

تصنيف ودراسة
الدكتور
محمط أبو المبط علق البيسونج
بليوجرافيا الرسائل العلمية
في الجامعات المصرية منذ إنشائها
حتى نهاية القرن العشرين
الأدب العربي والبلاغة والقد الأدبي

٨٤٤ - مقامات الأسلوب بين الإيجاز والإطناب / عادل إبراهيم / م - ج . الأزهر ،
ك . اللغة العربية بالمنصورة . طبعه ١٤٢٤ـ

ج	جامعة	د	دكتوراه	ماجister
ش	شعبة	ق	قسم	ك كلية
مد	مجلدة	س	مجلدة	ش شعبه
مد	جريدة	إ	إشراف	د جريدة

- القاهرة ت
طبعة الأولى
١٤٢٢ـ ٢٠٠١م

29 NOV 2008

Date: ٢٤/٦/١٩٩٥ | Say: ٤٦ | ١٤١٢ | ١٩٩٥ | Dinesh, S. ٤٤٥٧

ووصفه أبو العباس المبرد (ت ٢٨٦ هـ / ٨٩٩ م) بالكلام المفخّم ، في مقابل : الاختصار المفعم ، والايماء البين ، واللمحة الدالة^(١) .

« وقيل لعمرو بن العلاء (ت ١٥٤ هـ / ٧٧٠ م) هل كانت العرب تطيل ؟ قال : نعم : كانت تطيل ليسع منها ، وتوجز ليفظعنها »^(٢) .

ج - الربط بين التعرفيين اللغوي والبلاغي :

لو قارنا تعريف اللسان ، بتعريف البلاغيين القائل : (الاطناب زيادة المفظ على المعنى لفائدة) لما وجدنا خلافاً . لأن القولين يرميان ، من وراء الريادة اللغوية إلى الفائدة .

و (المبالغة في المدح أو الندم) ، من شروط التصوير الفني الأدبي ، لأنه لا يصح في الأدب ، أن يوصف المدح أو المهجو بما فيها من معالم التمييز الإيجابي أو السلبي ، من دون زيادة أو نقصان . اذا لانتفسى دور الأدب وجماله وتأثيره في النفوس . حتى قول المجم عن (اطناب الريح وشتدادها في غبار) ، يصب في هذه الفانية الجمالية التي ينتهي إليها الاطناب . لأن « الغبار » في النهاية هو الدليل الحسي على اشتداد الريح وقوتها .

والذي يزيد في توضيح صورة الاطناب ، تفريقي البلاغيين بينه وبين التطويل الذي عدوه زيادة لفظية ، من غير فائدة . فقال أبو هلال العسكري (ت ٣٩٥ هـ / ١٠٠٤ م) :

الاطناب بلاغة ؛ والتطويل عيٌّ . لأن التطويل بمنزلة سلوك ما يبعد جهلاً بما يقرب . والاطناب بمنزلة السلوك طريق بعيد نزه يحتوي على زيادة فائدة^(٣) .

« ومن أوفي الشواهد دلالة على فائدة الاطناب ، وحسنها ، تكرار آية : [فبأيِّ ألاء ربَّكُمَا تُكذِّبَان] من سورة الرحمن ، احدى وثلاثين مرة ، لأن سبحانه وتعالي ، عدها فيها نعماء وأذكَرَ عباده آلاء ، ونبههم على قدرها ، وقدرتها عليها ، ولطفه فيها ؛ وجعلها فاصلة بين كل نعمة وأخرى ليعرف موضع ما أسداء اليهم منها »^(٤) .

٢ - أقسامه أو أنواعه :

أ - الاطناب في الجملة الواحدة :

وهو في معظمها لا يتعدى اطاري الحقيقة والمجاز .

١ - اطناب العقيقة :

وهو ما يزاد الكلام فيه لشرح ما هو معروف فيظن السامع أنه زيادة لا حاجة إليها ، والحقيقة أن الأمر ليس كذلك ، لأن ما زيد في هذا الصدد يقال في كل شيء يعظم من الله ، ويجز الوصول إليه ، فيؤكِّد الأمر فيه على هذا الوجه ، دلالة على تعليله والحصول عليه^(٥) .

مثل قولهم :رأيته بعيني ، وبأم عيني ، وقبضته بيدي وذقته بفمي . فالمعروف أن الرؤية لا تكون إلا بالعين ، والقبض لا يكون إلا باليد .. وهكذا . ولكن عظم الأمر يستدعي مزيداً من التأكيد والاطمئنان ، فيعتمد إلى هذه الإضافات التي ليست أكثر

الاطناب

في اللغة والبلغة حدوده - أقسامه وأغراضه !

د. ياسين الأيوبي

١ - تعريفه :

أ - في اللغة : جاء في لسان العرب أن الاطناب هو : البلاغة في المنطق والوصف ، مدحًا كان أو ذمًا . وأطبب في الكلام : باللغ فيه . والاطناب : المبالغة في مدح أو ذم والأكثر فيه .

وقال ابن الأنباري : أطبب في الوصف ، إذا بالغ واجتهد . وأطبب الريح : إذا اشتدت في غبار^(٦) .

وأصل الاطناب (بالكسر) من : الطثُبُ والطثُبُ ، وهما معاً : حبل الخباء والسرادق ونحوهما . والجمع : أطناب (بالفتح) .

وقال ابن سيده : الطنب : حبل طويل يشد به البيت والسرادق . وطنبه : مده بطنابه وشده^(٧) .

ب - في الاصطلاح البلاغي : الاطناب زيادة المفظ على المعنى لفائدة^(٨) . هذا هو التعريف البلاغي المختصر . ولو شئنا التوسيع قليلاً لقلنا : ان الاطناب باب بلاغي قد يم قدم الایجاز، ارتبط به ارتباط العضو بالعضو يتتمان ليؤلفا هيئة أدبية سوية البنية والملامح . فقد وصفه الجاحظ ، ولم يسمه ، في ذكره فضائل الصمت والكلام الموزون ، يقال في موضعه^(٩) .

ثم ذكره صراحة عندما عرض لجاجات الكلام ومنطقه ، رافضاً الفضول والتكلف فقال : هناك أبواب توجب الاطناب وتحرج إلى الاطناب . وليس باطناب ما لم يجاوز مقدار الحاجة ، ووقف عند منتهى البنية^(١٠) .

١٤٨٦

الإطناب

ما يشتهون» (النحل ٥٧)

وقد أفادت الزيادة هنا تزييه الله عن نسبة البناء إليه.

(ب) الزيادة بذكر الخاص بعد العام، كقوله تعالى «من كان عدواً لله وملائكته ورسله وجبريل وميكال فإن الله عدو للكافرين» (البقرة ٩٨) فذكر جبريل وميكال وهما داخلان في (ملائكته) ذكر خاص بعد عام، وفائدة زيادة تشريف الخاص.

(ج) الزيادة بالاحتراس، كقوله تعالى: «إذا جاءك المنافقون قالوا نشهد إنك رسول الله والله يعلم إنك رسوله والله يشهد إن المنافقين لكاذبون» (المنافقون ١) فقوله تعالى «والله يعلم إنك رسوله» إطناب جيء به لدفع ما يتوجه إرادته إذ لولاه لوقع في الوهم أن الله يقضى بكذب المنافقين في شهادتهم برسالة محمد ﷺ، ويسمى الإطناب هنا بـ «الاحتراس»^(٢) وهو كلام مثله يدفع توهם إرادة غير المراد.

لغة : المبالغة والإطالة والإكثار كما في اللسان.^(١)

وأصطلاحاً : أن تكون الألفاظ أكثر من المعانى التى يقتضيها المقام، وقد قسم علماء «المعانى» الكلام باعتبار الدلالة ثلاثة أقسام هى:

- ١ - الإيجاز: وهى أن تكون الألفاظ أقل من المعانى.
- ٢ - المساواة: وهى أن تكون الألفاظ متساوية للمعانى.
- ٣ - الإطناب: وهى أن تكون الألفاظ زائدة على المعانى.

يبيد أن الزيادة إذا خلت من الفائدة فلا يسمى الكلام معها إطناباً، بل تحطويلاً أو حشوأ، وهو مذموم^(٢) والإطناب ممدوح لأنه بلاجة ولا يخلو من فائدة.

وللصور الزيادة في الإطناب ضوابط عند علماء البلاغة منها:

(أ) الزيادة بالاعتراض، وهو ما يقع بين كلامين متصلين المعنى، كقوله تعالى «ويجعلون لله البناء سبحانه ولهم

أ. د/ عبد العظيم إبراهيم المطعني

١ - لسان العرب، ابن منظور، دار المعارف، مادة (طنب).

٢ - شروح التلخيص، مطبعة السعادة بمصر، الطبعة الثانية ١٤٤٣هـ، ١٥٩/٣.

٣ - بدیع القرآن، ابن أبي الصبع، ص ٩٣.

تعییرنامه

- *Itnab* - تضمین مصروح

گردد از کین تو مروای اعادی مرغوا» □ «یکی را به بزم اندرون قال نیکی - یکی را به زم اندرون مرغوایی» (قطران) □ «آری چو پیش آید قضا، مروا شود چون مرغوا - جای شجر گیرد گیا جای طرب گیرد شجن» (معزی) □ «شاه را گفت مفسدی ز احوال - که کند مرغوا به جان تو زال» (سنایی) ایرانیان نیز مانند اعراب و یونانیان و رومیان از دوران باستان تاکنون برخی چیزها و زمانها و رویدادها را به فال بد و شومی و یداختری می‌گرفتند که در ادب فارسی نیز نشانه‌های آن به چشم می‌خورد. از جمله اینان می‌توان از دیدار جقد نام برد که شاعران پارسی گوی بارها بدان اشاره کرده‌اند: «ور بخشی مشتری بینی به خواب - جقد بد کی خواب بیند جز خراب». (مولوی) □ (جقد را ویرانه باشد زاد و بود - هستشان بر باز زان خشم جهود)، (مولوی) □ (جقد که شوم است به افسانه در - بلبل گنج است به ویرانه در)، (نظمی) نحوست غراب یا کلاغ سیاه که اعراب آن را به فال بد می‌گرفتند بی‌آنکه ایرانیان آن را شوم بدانند و دیدارش را به فال بد گیرند، در ادب فارسی راه یافته است: «غراپا مزن بیشتر زین تعیقا - که مهجور کردی مرا از عشیقا»، (منوچه‌ری) □ (غفان ازین غراب بین و واي او - که در نوا فکنده‌مان نواي او)، (منوچه‌ری) □ (این مثال را چو زاغ و بوم دان - که ازیشان پست شد صد خاندان) (مولوی) خواندن نابهنه‌گام خروس نیز به فال بد گرفته شده و اصطلاح «مرغ بی هنگام» یا «خروس بی محل» از این پدید آمده است: «مرغ بی هنگام ای بد بخت رو - ترک ما گو خون ما اندر مشو». □ «مرغ بی هنگام و راه بی رهی - آتشی پُر در زین دیگ تهی»، (مولوی) □ «نبینی مرغ چون بی وقت خواند - به جای پرشاندن سرفشاند؟» (نظمی) در شاهنامه هم در چند جا از رویدادهایی که با تطیر همراه بود آشکارا یاد رفته، از جمله وقتی اسفندیار به فرمان پدر لشکر به سیستان می‌کشد، بر سر دو راهی سیستان شتر پیشانگ کاروان می‌خوابد و از جای برنمی‌خیزد. اسفندیار این رویداد را به فال بد می‌گیرد و با اینکه پرای تسلی خود شتر را می‌کشد باز از نگرانی نمی‌رهد.

منابع: تحقیقات ادبی، کیوان سمیعی، ۳۰۱ - ۳۳۲؛ حسین لسان، «تفاوت و تطبیر»، بیست و پنجم خطابه، ۴۴۸ - ۵۰۷؛ لغت‌نامه، زیر «تطیر» و «مرغوا».

امینی

تعییرنامه - خوابنامه

حدایق السحر، ۲۷ - ۲۸؛ حقایق الحدائق، ۳۲ - ۳۳؛ دره‌نحوی، ۱۳۱؛ زیب سخن، ۲۸۰ / ۲ - ۲۸۷؛ فرهنگ ادبیات فارسی دری، ۴۶؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، شریعت، ۴؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۱ / ۳۷۲؛ شون بلاغت و صناعات ادبی، ۲۷ - ۲۸؛ لغت نامه، زیر «تضمین مزدوج»؛ نقدالشعر، ۱۷۲؛ نگاهی قازه به بدیع، ۳۳ - ۳۱؛ عباسپور

تضمین مصروح - تضمین

تطبیق - مطابقه

تطریز (tat.riz)، در لغت به معنی نگارین کردن جامه و در اصطلاح بدیع آن است که گوینده چند مبتدا بیاورد و در آخر، خبر یا صفتی به تعداد مبتداها و مربوط به آن‌ها یاد کند: «شراب از جام زر و ز دست کافر - حرام اندر حرام اندر حرام است.» □ «خیالم در دل و دل در دو زلفت - پریشان در پریشان در پریشان». برخی تطریز را نوعی تکریر* دانسته‌اند.

منابع: ابداع البدایع، ۱۵۵؛ روشن گفتار، ۳۲۵؛ زیب سخن، ۲ / ۲۸۸؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۱ / ۳۷۴؛ ۲۹۰

Abbaspour

تطویل (tat.vil)، در لغت به معنی دراز کردن و در اصطلاح، یکی از زحاف*های عروضی است. بدین صورت که بر رکن* «مستفعلن»، پس از انجام زحاف تطویل - که به «مستفعلان» تبدیل می‌شود - هجای دیگری نیز افزوده شود و به صورت «مستفعلاتان» درآید. رکنی که تحت زحاف تطویل قرار گرفته باشد مطوق می‌نامند.

منابع: عروض همایون، ۴۵؛ فرهنگ عروضی، ۲۶؛ المعجم، ۵۷

Abbaspour

تطییر (ta.tay.yor)، اصطلاحی عربی به معنی به فال بد گرفتن یا قال بد زدن از چیزی. این اصطلاح در اصل، فال گرفتن با مرغ و پیش‌بیشی حوادث (خیر یا شر) از روی پرواز پرندگان بود، ولی آن را همیشه به معنی قال بد در برابر تقال (= طلب فال نیک) به کار برده‌اند. در فارسی اصطلاح «مرغوا» (برگرفته از مرغ) در برابر «مرا» و مترادف تطییر و به معنی قال بد و نفرین و بدسگالی و بدخواهی به کار رفته است: «گردد از مهر تو نفرین موالي آفرین -

سربرستی: حسان انوشه، فرهنگنامه ادبی فارسی: دانشنامه ادب فارسی، اصطلاحات، موضوعات و مضمونین ادب فارسی، مج ۲، ۱۳۸۱، ۲۰۰ تهران. ISAM 137597

اجم

احساس

می فهماند که دلیل عدم بازگویی این راز به مستوران، آن است که آنان همچون نقش دیوار، دارای صورت و بدون روختند.
منابع: فرهنگ بلاغی - ادبی، ۱/۴۹-۵۰؛ لغت نامه، زیر «احتباك»؛ همايون نامه، ۶۰، صدرنیا

احتراس (eh.te.rās)، در لغت به معنی خود را نگه داشتن و در اصطلاح بدیع آوردن لفظی است که گوینده برای رفع ابهام احتمالی ذکر کند تا مبادا شنوونده معنی دیگری جز معنایی که گوینده در نظر دارد، برداشت کند: «سریر ملک عطا کرد گردگار تو را - به جای خوش بود هر چه کردگار کند.» □ «به روز رزم گریم، نه از هراس عدوا! - به گاه بزم دهم سیم و زرنه بهر هوای!» احتراس را تکمیل و اتمام نیز گفته اند. احتراس از انواع اطناب* شمرده می شود.

منابع: ابداع البدایع، ۲۲؛ اصول علم بلاغت، ۴۵۵-۴۵۶؛
بدایع الافکار، ۱۱۳؛ دایرة المعارف فارسی، ۱/۵۹؛ زیب سخن، ۱/۴۶-۴۷؛ فرهنگ ادبیات فارسی دری، ۱۴۶؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۱/۴۷-۵۰؛ لغت نامه، زیر «احتراس»؛ معالم البلاغة، ۲۱۶؛
المعجم، ۳۵۷.

دانشنامه

بسراست. در این صورت به آن تمثیل* / مساطله / املاط می گویند. اجازه معنی دیگری نیز دارد که اجازه روایت شعر است و شامل ضبط و نقل اشعار و آثار ادبی سخنوران می گردد. دور شدن شاعر از معیارهای رایج زبان را نیز اجازه گویند، چنان که شاعر مجاز باشد که مشددی را مخفف کند یا ممدودی را مقصور سازد و مانند این ها.

منابع: ابداع البدایع، ۲۱؛ دانشنامه ایران و اسلام، ۱۱۸۲/۹؛ دایرة المعارف تشیع، ۱/۴۷؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد، ۱۵؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۱/۴۸؛ نون بلاغت و صناعات ادبی، ۱/۴۰؛ لغت نامه، زیر «اجازه».

دانشنامه

اجم (a.jam/a.jam[m])، در لغت به معنی گوسفتند شکسته شاخ و در اصطلاح عروض به رکنی می گویند که تحت زحاف* جم* قرار گرفته باشد. بدین صورت که «م» و «ل» از مفاععلتن بیفتند و به جای فاعلتن باقی مانده فاعلعن گذارند.

منابع: حدائق البلاغة، ۹۸؛ درة نبضي، ۳۰؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۱/۴۹؛ فرهنگ عروضی، ۱۳؛ لغت نامه، زیر «اجم» و «جم»؛ المعجم، ۸۳

صدرنیا

احتمال الصدین < ابهام

احد (a.haz/a.haz[z])، در لغت به معنی دنبال بریده و در اصطلاح عروض، رکنی است که تحت زحاف* حذف* قرار گرفته باشد. بدین صورت که «علن» از مست فعل حذف شود و به جای «مستف» باقی مانده «فعـلن» بگذارند. اـحد را محدود هم نامیده اند.

منابع: حدائق السحر، ۹۷؛ شعر و شاعری در آثار خواجه نصیر، ۱۹۸؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۱/۵۰؛ فرهنگ عروضی، ۳۳؛ المعجم، ۵۷؛ واژه نامه هنر شاعری، ۹۲-۹۳.

صفوی

احساس (eh.sās)، در لغت به معنی دریافتمن، آگاه شدن و درک چیزی با یکی از حواس و در روان شناسی، بازتاب ذهنی تأثیرات مادی (فیزیکی) است که شالوده همه ادراکات به شمار می رود. احساس، نخستین گامی است که باید پس از بیرون آمدن از

اجمال (ej.māl)، در لغت به معنی گردآوردن پراکنده ها و در اصطلاح بدیع آن است که سخنی مبهم باشد و معانی متعددی داشته باشد. در این معنی، اجمال نوعی ایهام* است؛ اما معنی دیگر اجمال، فشرده گویی و مختصرنویسی است که گوینده در آن سعی در اختصار دارد. این معنی اجمال مرادف ایجاز* و اختصار* است.

منابع: التعربات، ۹؛ لغت نامه، زیر «اجمال»

عباسپور

احتباك (eh.te.bāk)، در لغت به معنی استوار کردن و در اصطلاح بدیع آن است که در دو جمله متوالی، عنصری از جمله نخست حذف شود، در شرایطی که وجود همان عنصر در جمله دوم تثبیت شده باشد: «به مستوران مگو اسرار مستی - حدیث جان مگو با نقش دیوار» که در جمله اول، گوینده امری را بیان می کند و در آن علت منع افشاء اسرار را نزد مستوران و کوردلان نمی گوید، سپس در جمله دوم علت این منع را بازمی گوید و

Tarihi'l-ulumi'l-esasiyye fi'l-hadareti'l-arabi
اصل اسلامیہ ، طرابلس - ۱۹۹۶۔

DN. 8176.1

المحتويات

7	مقدمة الكتاب
	الباب الاول
	نظرة شاملة عن حركة العلوم الأساسية فى الحضارة العربية والاسلامية
	الفصل الاول نشأة وتطور الحركة العلمية العربية في مجال العلوم الأساسية والعوامل التي أثرت في تطورها
13	الفصل الثاني انجازات ومبادئ وأهداف الحركة العلمية العربية
35	في مجال العلوم الأساسية
	الفصل الثالث المنهج العلمي عند العرب والمسلمين
67	في مجال العلوم الأساسية
	الباب الثاني
	الرياضيات في الحضارة العربية والاسلامية
	الفصل الرابع مقدمة عامة في تاريخ الرياضيات
105	الفصل الخامس الحساب في الحضارة العربية والاسلامية
151	

الطبعة الأولى

1996

رقم الاداع : 96/2196
دار الكتب الوطنية - بنغازي

جميع الحقوق محفوظة للناشر :

الهيئة القومية للبحث العلمي - شارع الجمهورية
زاوية الدهماتي - ص . ب 12312 طرابلس
الجماهيرية العربية الليبية الشعبية الاشتراكية العظمى

MADDE YAZDIRMAK İÇİN
SONRAKİ SAYFADA BULUNUR

23-07-2012

الفصل السادس

الجبر في الحضارة العربية والاسلامية

الفصل السابع

الهندسة في الحضارة العربية والاسلامية

الفصل الثامن

علم حساب المثلثات في الحضارة العربية والاسلامية

الباب الثالث

الكيمياء في الحضارة العربية والاسلامية

الفصل التاسع

الكيمياء في اللغة والاصطلاح

الفصل العاشر

الكيمياء في الحضارات القديمة

الفصل الحادي عشر

تطور الكيمياء عند العرب وال المسلمين

الفصل الثاني عشر

مشاهير الكيميائيين العرب والمسلمين وإسهاماتهم

مقدمة الكتاب

رغبة منا في ربط شبابنا الجامعي في كليات العلوم الأساسية بتراث أمته العربية والاسلامية ، وبما حققه أسلافهم من انجازات واسهامات في مجالات تخصصاتهم العلمية المختلفة ، قمنا باعداد وتأليف هذا الكتاب ، ليكون الكتاب الأول في سلسلة من الكتب ذات العلاقة بتاريخ العلوم عند العرب والمسلمين وتبين بعض ماحققه العلماء العرب والمسلمون من اسهامات في مختلف العلوم الأساسية والهندسية والطبية والانسانية، والتي تستهدف تحقيق الأهداف العامة التالية :

1- تعريف جماهير التعليم الجامعي العربي في مختلف تخصصاتهم العلمية بما حققه علماء سلفهم من العرب والمسلمين من انجازات واسهامات في مختلف العلوم ومجالات المعرفة الانسانية ، كان لها الفضل الأكبر في التمهيد للنهضة العلمية العالمية في العصر الحديث .

2- تربية روح الفخر والاعتزاز في نفوس شبابنا الجامعي بتراث أمته العربية والاسلامية العلمي وروح الانتفاء لديهم إلى أمتهم العربية والاسلامية ، وتدعم هذه الروح بشواهد وأدلة من تراث أمتهم العلمي الغنى بابداعاته واسهاماته العلمية الكثيرة التي كان لها السبق في عصرها وكانت القاعدة التي انطلقت منها النهضة العلمية الحديثة .

3- ربط الحاضر بالماضي المشرق وربط الحداثة بالاصالة في مجالات العلوم المختلفة، وجعل الطالب الجامعي العربي يدرك ما للعلوم الحديثة التي يدرسها في حاضره من جذور في التراث العلمي لأمته العربية والاسلامية .

4- تربية روح الاهتمام لدى الطالب الجامعي العربي بالتراث العلمي لأمته العربية والاسلامية واثارة رغبته في دراسة هذا التراث وفي الكشف عن آثاره ومخظوطاته واسهامات في تحقيقه واذاعته ونشره بين الناس .

343

453

551

593

601

619

687

MADDİ SANAYİ İLKETKAN
SONRA SANAYİ İLKETKAN

DN: 51110

15 6 202

Ömer Tumi Leybani (ve öte.)
Tarihü'l-ilmü'l-esasigye fi'l-hadareti
arabiyye ve İslamiyye, Trablus
1996.

evliliğe bakış açısını zayıflatır" ifadesiydi. Çıkan sonuçlara göre, ankete katılan öğrencilerin % 46'sı böyle bir uygulamanın aileyi zayıflatacağı, % 20'si güçlendireceği ve % 34'ü etkilemeyeceği görüşündedir. Bu durum varsayımlımızı doğrulamaktadır.

KAYNAKLAR

ATALAY, B. ve DİĞERLERİ, (1992) **Türk Aile Yapısı Araştırması** DPT., Yay., Sosyal Planlama Daire Başkanlığı, Ankara.

ALTAN ARSLAN, Ş., (2000) **Nakleden K. S. S. G. M; Ders Kitaplarında Cinsiyetçilik**, Ankara, Başbakanlık Kadının Statüsü Sorunları Genel Müdürlüğü, Yay., Ankara.

BARRET, M., (1980) **Women Oppression Today**, London, NewLeft Books, M. Barret ve M. McIntosh, (1982), **The anti-Social Family**, London.

DEVLET İSTASTİSTİK ENSTİTÜSÜ, (1999) **T.C. Başbakanlık, Boşanma İstatistikleri**, Ankara.

DOĞRAMACI, E., (1982) Ferhunde Özbay'dan nakleden; **Türkiye'de Kadının Dünü ve Bugünü**, İş Ban., Yay., Ankara.

ERİŞ, M. G., (2000) "Panel Konuşması" K.S.S.G.M., Avrupa Birliğine Giriş Sürecinde Türkiye Cumhuriyeti Anayasası ve Kadın Erkek Eşitliği Politikaları Paneli, Başbakanlık K.S.S.G.M., Yay., Ankara.

FLETCHER, R. (1966) **The Family and Marriage in Britain**, London, Penguin.

KADININ STATÜSÜ VE SORUNLARI GENEL MÜDÜRLÜĞÜ, (2000) **Türkiye'de Kadınlara Ait Girişimlerin Desteklenmesi**, Başbakanlık, K. S. S. G. M. Yay. Ankara

TELSİZ, M., (2000) "Evli Kadınlar Evlilik Öncesi Evde İş Bölümüyle İlgili Beklentileri ve Mevcut Uygulamanın Karşılaştırmalı Analizi", Nakleden Şengül Altan Arslan, "Ders Kitaplarında Cinsiyetçilik" K. S. S. G. M. Yay. Ankara.

TOPRAK, B., (1994) **Women and Fundamentalism, The Case of Turkey, Identity Politics and Women**, içinde London.

RAPOPORT, R., RAPOPORT, R. N., (1977) **New Alliances**, Routledge and Keagan Paul, London.

BELÂGAT İLMİNDE İKİ İFADE BİÇİMİ: İTNÂB-İCÂZ (II)

-Qur'ân Metninin Anlaşılmamasındaki Rolü Üzerine Bir Deneme-

Dr. Ömer KARA*

Çalışmamızın birinci kısmında belâgat ilminde 'lafız-mana ilişkisini' baz alarak söylenen ifade biçimlerinden biri olan 'itnâb'ı bütün çeşitleriyle detaylandırmıştık. Bu bağlamda itnâbı "ortalama bir kelâma bir faydaya binaen lafiz artırılmasıyla mananın artırılması" şeklinde tanımlamış; Qur'ân âyetlerinden örnekler seçenek çeşitlerini genişçe vermiştık.¹

Bu kısımda da itnâbin karşısında yer alan ve kısaca "ya hâzîf yoluyla ya da hâzîfsiz az lafîzla derin anımlar elde etme" şeklinde tarif edebileceğimiz 'icâz' ve çeşitleri üzerinde durmaya çalışacağız.

3) İcâz

İcâz kelimesi, 'kısa tutmak, özetlemek, ihtisâr etmek, kısaltmak' gibi anımlara gelen sülâsî "وَجْزٌ" kökünün if'al veznine aktarılmış şeklidir. Şekilidir. 'Şekil' kelimesi, genel olarak "bir şeyi kısaltmak, özetlemek" anlamına geldiği gibi, özelde "أَوْجَزَ الْكَلَامَ" ifadesi, "sözü öz ve kısa

* Y.Y.U., İlahiyat Fakültesi Tefsîr Ana Bilim Dalı.
 1 Kara, Ömer, "Belâgat İlminde İki İfade Biçimi: İtnâb ve İcâz (I) –Qur'ân Metninin Anlaşılmamasındaki Rolü Üzerine Bir Deneme–", *Yüzüncü Yıl Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Dergisi*, sayı: 1, Yıl: 2000, s. 353-388.

١٧٧٤٩٧

الإطناب في القرآن الكريم

دراسة بلاغية

177497

23 KASIM 2008

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKUMAN

الدكتور

مختار عطيّة

أستاذ الدراسات البلاغية المساعد

كلية الآداب - جامعة المنصورة

٢٠٠٨

Türkiye Diyanet Vakfı	
İslâm Araştırmaları Merkezi	
Kütüphanesi	
Dem. No:	177497
Tas. No:	



دار الجامعة الجديدة
١٠٣٨ شارع سويف - الإسكندرية
٠٢ / ٤٨٦٣٦٣٩ - ٤٨٦٢٠٩٩ - ٤٨٥١١١٢
E-mail : darelgamaa@yahoo.com

ATİFLARI:
 TEVŞİ
 TEZYİL
 TEKML
 İHTIRÂS
 TETMİM
 İĞÂL
 İZÂH
 TEKRİR
 TERDÎD
 NEFİ VE İBBAT
 TEKİD
 İTBÂ
 RAST
 İSTİKSÂ

İTNÂB**الإطناب**

Bir fikrin anlatımında lafzin manadan fazla olması anlamında belâgat (me'ânî) terimi.

İtnab, "uzun-çadır ipi/sinir, ağaç kökü damarı" anlamlarındaki "tun (ü)b" isminden veya "atın beli (sırtı) uzun olmak, ayakları uzun ve sölük olmak" demek olan "tanab" masdarından if'âl ölçüsünde masdar olup "develerin uzun dizi halinde gitmesi, bir yerde uzun süre ikamet etmek, rüzgarın şiddetle esmesi, sözü abartmak ve uzakmak" gibi anımlara gelir.

Me'ânî ilminde sözler, içerdikleri lafız ve mananın kemiyeti itibariyle göreceli olarak icaz, müsavat ve itâb olmak üzere üçe ayrılır. Az ve öz söyle çok ve geniş anlam dile getirmeye icaz, ziddine itnab, lafız ve anlamanın kemiyet itibariyle denk olmasına da müsavat adı verilir. Ayrıca bir kusur olarak, sözün anlamı ifadeye yetmeyecek derecede kısaltılmasına da ihlal denilir. Bir fikrin dile getirilmesinde kullanılan sözün az veya çok olmasının (icâz ve itnâbin) ölçüsü günlük konuşma dili ya da halkın konuşma örfüdür. Ayrıca makam ve Muktezâda bu konuda belirleyici bir ölçüdür. Nitekim yaşlılık hakkındaki "ya Rabbi kemiklerim zayıfladı, başımdaki saçlar ak-pak oldu" (Meryem 14/4) ayeti örfe göre itnâbdır. Çünkü konuşma dilinde ve halkın örfünde bu, kısaca "yaşlandım: / ifadesiyle dile getirilir. Ancak bu ayet makama ve muktezaya göre icâz sayılır. Çünkü, konu sağlık ve şaaşalı gençlik günlerinin sona erip bütün derd ve acizlik ağrılarıyla yaşlılığın gelip çattığı, ^{bir dönem olanından} bu sebeple duyulan üzüntü ve özlemin daha uzun ifadelerle (itnab) tasvirinin edebi açıdan uygun düşecegi bir makamdır.

Ebu Amr b. el-Alâ (ö. 151/..), Halil b. Ahmed (ö. 170/..), Cahiz (ö. 255/..), Ibn Cinni (ö. 401/..) ve Ibn Sinan (ö. 466/..) gibi eski edipler ve belagat alimleri itnab terimiyle eşanlamış olarak "itâle, tatvil, bast, iksâr, teksîr, istiksâ, ishab ve tezyîl gibi tabirler de kullanmışlardır (Cahiz, el-Beyân, I, 91, 195; Ibn Cinni, el-Hasais, I, 30; Askeri, es-Sînâateyn, s. 413-415; Ibn Sinan, Sirru'l-fesaha, s. 205-8).

Belagat açısından icâzi savunan Ibn Sinan, tezyîl ve ishab adını verdiği itnabı, bir mananın gereğinden fazla lafızla ifadesi şeklinde tanımladıktan sonra onu tatvil/itâle ve haşivden de ayırmış, yararsız ve belirsiz ziyadeye tatvil/itâle yararsız ancak belirli olan ziyadeye de haşiv adını vermiş ve çoğunlukla haşvin vezin ve seci doldurmak amacıyla yapıldığını ifade etmiştir (Sirru'l-fesaha, s. 219-220). Mesela Zebbanın "....." (...)

Ve sözünü yalan-dolan buldu misraında "kezib" ve "meyn" kelimelerinin ikisi de aynı anlamda (yalan) geldiği için birisi fazladır, ancak hangisinin fazla olduğuna dair bir delil bulunmadığı için bu söz tatvildir. Yine "....." (Kardeşim

ذَكَرْتُ أَنْجِي فَهَا وَدَنِي | صَدَاعُ الرَّأْسِ وَالْوَهْبِ